

سلطان صلاح الدين ايوبي (فاتح قدس)

مؤلف:

سيد ابوالحسن ندوي رحمته الله

مترجم:

عبدالقدوس دهقان

عنوان کتاب:	سلطان صلاح الدین ایوبی (فاتح قدس)
عنوان اصلی:	صلاح الدین الأيوبي البطل الناصر لدين الله
مؤلف:	سید ابوالحسن ندوی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
مترجم:	عبدالقدوس دھقان
موضوع:	تاریخ اسلام - زندگی نامہ - صالحان و بزرگان
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
یادی از مؤلف.....	۱
مولودی از نسل پیامبر ﷺ.....	۱
دوران کودکی.....	۲
تحصیلات حوزوی و دانشگاهی.....	۲
تدریس.....	۳
فعالیت مطبوعاتی.....	۴
ایجاد تحول در ادبیات و تاریخ‌نویسی.....	۴
تالیفات.....	۵
فعالیت‌های سیاسی.....	۶
جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام.....	۶
تواضع و فروتنی.....	۸
تقدیر از خدمات علامه ندوی <small>رحمته الله</small>	۹
به سوی دیار جاویدان.....	۱۰
سخنی از مترجم.....	۱۳
بر آرامگاه سلطان صلاح الدین.....	۱۷
مقدمه‌ی مؤلف.....	۱۹

- ۲۳ جنگ‌های صلیبی خطری جدید برای اسلام
- ۲۶ اتابک شهید عمادالدین زنگی رحمته
- ۲۸ پادشاه عادل نورالدین زنگی
- ۲۹ اخلاق و محامد نورالدین
- ۳۳ عشق به جهاد و نیروی ایمانی سلطان
- ۳۷ **سلطان صلاح الدین**
- ۳۹ عشق جهاد و آرزوی شهادت
- ۴۰ جنگ سرنوشت‌ساز حطین
- ۴۱ غیرت دینی سلطان
- ۴۳ فتح بیت المقدس
- ۴۴ اخلاق
- ۴۶ سیل بنیانکن صلیبی
- ۴۷ صلح و پایان کار
- ۵۱ درگذشت سلطان
- ۵۳ سلطان پارسا
- ۵۷ مکارم اخلاق
- ۶۲ مردانگی و سوارکاری
- ۶۴ علم و فضل سلطان
- ۶۵ فروپاشی سلطنت فاطمیان و افتخاری دیگری برای سلطان

یادی از مؤلف

مولودی از نسل پیامبر ﷺ

در روز ششم محرم سال ۱۳۳۲ هجری برابر با ۱۹۱۴ میلادی در دهکده‌ی «تکیه» واقع در هفتاد کیلومتری لکنو مولودی دیده به جهان گشود که بعدها او را در جهان بنام علامه سید ابوالحسن علی ندوی می‌شناختند، ایشان در یک خانواده‌ی مذهبی و دانش‌دوست و شهیدپرور تربیت یافت، خانواده‌ای که مجاهدان و مصلحانی چون سید احمد شهید رحمته در دامان خویش پرورده است.

سید ابوالحسن رحمته منتسب به خاندان نبوت است و سلسله نسب وی به امام حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌رسد، پدرش سید عبدالحی بن فخرالدین، از دانشمندان بلندپایه و اطبای حاذق و نویسندگان چیره‌دست زمان خود بود که به زبان عربی و فارسی تألیفات گوناگونی دارد که معروف‌ترین آن‌ها کتاب «نزهة الحواطر» است که در هشت جلد به زبان عربی نگاشته شده است.

علامه فقید در سن نه‌سالگی سایه‌ی پدر مهربان خویش را در سال (۱۳۴۱ ق / ۱۹۲۳ م) از دست داد و سرپرستی او را برادر بزرگش دکتر سید عبدالعلی حسنی به عهده گرفت. مادرش خیرالنساء، نیز از زنان دانشمند و نویسندگان بزرگ بود که از آثار او رساله «الدعاء والقدر» و «حسن معاشرت» را می‌توان نام برد.

دوران کودکی

ندوی رحمته در خانواده‌ای پرورش یافت که همه افراد آن، اهل علم و مطالعه و اهل قلم بودند و هر کتاب جدیدی که به دست‌شان می‌رسید، مطالعه آن را بر خود لازم می‌دانستند، بر اثر همین ذوق مطالعه بود که سید در سنین ۱۲ - ۱۳ سالگی زبان عربی، انگلیسی و فارسی را به خوبی می‌دانست، و هنگامی که در سال (۱۹۲۶ م) کنفرانس ندوة العلماء با شرکت علمای بزرگ برگزار گردید، وی به زبان عربی سخنرانی کرد.

تحصیلات حوزوی و دانشگاهی

تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خویش «لکنو» آغاز نمود و پس از تمام مبادی زبان اردو به فراگیری فارسی پرداخت، پدرش برای آموزش زبان فارسی و خوش‌نویسی یک معلم خصوصی و با تجربه برای وی انتخاب کرد، سید دروس عربی (صرف، نحو، بلاغت و...) را از اساتید برجسته‌ای چون شیخ جلیل بن محمد عینی و علامه تقی الدین هلالی مراکشی فرا گرفت، و پس از تمام دوره ابتدائی و متوسطه در سال ۱۹۲۷ م در سن چهارده‌سالگی در دانشگاه دولتی لکنو در رشته ادبیات به تحصیل پرداخت، و در این اثنا زبان انگلیسی را فرا گرفت و موفق به دریافت گواهی‌نامه و مدال طلا از آن دانشگاه شد و از آن پس به فراگیری علوم اسلامی پرداخت.

ایشان دروس حدیث را در سال ۱۹۲۹ م نزد علامه حیدر حسن خان استاد حدیث دارالعلوم ندوة العلماء آغاز کرد، و سپس در سال ۱۹۳۰ م برای ادامه تحصیلات عالی خود عازم لاهور شد و زانوی تلمذ را پیش مصلح بزرگ و دانشمند معروف، علامه احمد علی لاهوری رحمته خم کرد، و در سال ۱۹۳۲ م برای کسب فیض از محضر دانشمند بزرگ علامه حسین احمد مدنی به دیوبند رفت، و در همان سال بار دیگر جهت ادامه تحصیل به لاهور عزیمت

کرد و در معهد قاسم العلوم به تخصص در رشته تفسیر و حدیث پرداخت و از آنجا گواهی نامه عالی علمی دریافت نمود.

تدریس

امام در سال (۱۹۳۴ م) در سن بیست‌سالگی در دارالعلوم ندوة العلماء لکنو به تدریس پرداخت، و به مدت ده سال مسند درس را زینت بخشید، و سرانجام درس سال (۱۹۳۹ م) از کار تدریس موقتاً کناره‌گیری کرد و به منظور احیای امر به معروف و نهی از منکر تمام وقت خود را وقف دعوت و تبلیغ در راه دین نمود، و در این راه زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شد و به همین منظور در رأس هیات‌های تبلیغی به کشورهای عربی و اسلامی مسافرت می‌کرد، و تا واپسین لحظات عمر پربرکتش در سنگر دعوت و تبلیغ دین با زبان و قلم خویش، به عنوان مجاهدی همیشه در صحنه جانفشانی و جد و جهد کرد و همواره از ضعف و انحطاط مسلمین به شدت رنج می‌برد.

سید پس از پشت سرگذاشتن این دوره‌ی مقطعی بار دیگر به تدریس و نشر معارف اسلامی روی آورد و از سال ۱۹۴۳ م تا سال ۱۹۵۱ م در «سازمان تبلیغات اسلامی» لکنو به تدریس قرآن و حدیث پرداخت، و در سال ۱۹۵۵ از سوی دانشگاه دمشق (الجامعة السوریة) برای همکاری و تدریس در این دانشگاه فرا خوانده شد، و به عنوان میهمان مسئولیت تدریس در این دانشگاه را پذیرفت، همچنین در سال ۱۹۶۲ م از سوی شاه سعود برای تدریس در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره دعوت شد، اما سید تدریس همیشگی و قبول کرسی رسمی استادی را نپذیرفت. بنابراین، در سال ۱۳۸۲ هـ / ۱۹۳۶ م بنا به دعوت دانشگاه اسلامی مدینه به عنوان استاد میهمان در آنجا مشغول تدریس گردید.

فعالیت مطبوعاتی

از آنجا که مطبوعات نقش مؤثری در بیداری ملت‌ها دارند، امام رحمته از فعالیت در این زمینه نیز غافل نماند، ایشان نخستین فعالیت مطبوعاتی خود را در سال (۱۹۲۷ م) در سن ۱۳ سالگی از راه نوشتن مقاله در مجله اردوزبان «زمین‌دار» آغاز کرد، و نخستین اثر او به زبان عربی مقاله‌ای بود که در سال (۱۳۴۶ هـ ق - ۱۹۳۰ م) توسط علامه رشید رضا در مجله «المنار» مصر منتشر شد، امام ندوی رحمته در سال ۱۹۴۰ م مدیریت مجله‌ی «المسلمون» دمشق را پذیرفت، و در سال ۱۹۹۵ م «آکادمی تحقیقات و نشریات اسلام» از جهت چاپ و نشر کتب اسلامی بنیاد نهاد، و در سال ۱۹۶۲ م با همکاری مولانا محمد منظور نعمانی (ره) هفته‌نامه‌ی «ندای ملت» را پایه‌گذاری کرد، و در سال ۱۹۴۴ م به تألیف یک سلسله کتاب‌های راجع به روش دعوت و تربیت اسلامی اقدام نمود که بیشتر آن‌ها به زبان‌های زنده جهان ترجمه شده است.

ایجاد تحول در ادبیات و تاریخ‌نویسی

سید رحمته هنگام تدریس احساس نمود که محتوای برنامه درسی حوزه‌های علمیه برای طلاب علوم دینی عصر حاضر کافی نیست، لذا در صدد برآمد تا کتاب‌هایی را تألیف کند که در برنامه درسی به جای کتاب‌های قدیم مورد استفاده قرار گیرند، و به همین منظور در نوزدهم آوریل سال ۱۹۸۳ م به برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی تحت عنوان «الندوة العالمية للادب الاسلامی» اقدام نمود، و از ادیبان بزرگ عرب دعوت به عمل آورد و تعدادی از کتاب‌های ادبی را که جهت تصویب در برنامه درسی حوزه‌ها تألیف کرده بود به آنان عرضه نمود که از جانب آن‌ها مورد تأیید قرار گرفته و از آن پس جزو برنامه‌های درسی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان

اسلام قرار گرفتند.

همچنین پس از مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام به این نتیجه رسید که باید در سبک تاریخ‌نگاری تحولی به وجود آید، زیرا اکثر مورخان به شرح حال پادشاهان و فتوحات فرمانروایان بسنده کرده‌اند و از ثبت فعالیت‌های اصلاحی و خدمات اجتماعی طفره رفته‌اند. بنابراین، کتاب «تاریخ دعوت و اصلاح» را در پنج جلد نوشت و زندگی‌نامه بسیاری از مصلحان و مجتهدان نامدار اسلامی و همچنین زندگی‌نامه خویش را که زندگی یک دعوتگر مصلح و مورخ چیره‌دست است و برای خوانندگان معلومات و تجربه‌های فراوانی دارد، به رشته تحریر درآورد.

تالیفات

ندوی رحمته آثار و تالیفات بسیاری دارند که شمار آن‌ها به بیش از سیصد کتاب می‌رسد و ذکر عنوان تمامی آن‌ها از حوصله این مختصر خارج است، حدود سی کتاب از آثار ماندگار ایشان تاکنون به فارسی ترجمه شده است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان کتب زیر را نام برد:

۱- تاریخ دعوت و اصلاح، در پنج جلد که تاکنون فقط جلد اول آن منتشر شده است.

۲- حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین.

۳- نبرد ایدئولوژیک یا ارزیابی تمدن غرب.

۴- آئین زندگی.

۵- تفسیر سیاسی اسلام.

۶- نگرشی نوین بر تزکیه و احسان یا تصوف و عرفان.

۷- مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ.

۸- نبی رحمت.

- ۹- شگفتی‌های اندیشه اقبال.
۱۰- المرتضی.

فعالیت‌های سیاسی

امام ندوی رحمته به کار تدریس و تألیف اکتفا نکرده و نسبت به حوادث جهان بی‌اعتنا نبود، او معتقد بود که در زمان حاضر که دایره‌ی فعالیت‌های سیاسی بسیار گسترده شده لازم است که علماء در سیاست سهیم باشند و آنان که دین را از سیاست جدا می‌دانند، در حقیقت مسلمانان را به خودکشی دینی و اجتماعی فرا می‌خوانند، وی به همین منظور دست به تشکیل سازمان‌ها و جنبش‌های ملی - اسلامی زد. و حرکت‌هایی مانند جنبش «پیام انسانیت» و شورای حمایت از حقوق مسلمین هند و ده‌ها موسسه و سازمان دیگر را پایه‌گذاری کرد.

حقا که ایشان امامی دوراندیش، دعوتگر و مصلحی حکیم بودند که دعوت‌گران و جنبش‌های بیدارگر اسلامی با هر گرایش و طرز تفکری که داشتند از افکار و اندیشه‌های والای ایشان الهام می‌گرفتند، از جنبش اخوان المسلمین گرفته تا نهضت دعوت و تبلیغ که خود یکی از رهبران زنده‌ی آن بود، همگی وی را به عنوان پیشوا قبول داشتند که به خواست الهی رهنمودهای روشن‌گرانه و مخلصانه‌ی وی برای همیشه همچون خورشیدی فروزان فرا راه دعوت‌گران و مردان اندیشه و جهاد پرتو افشانی خواهد کرد.

گمان مبرکه‌چون تو گذشتی جهان گذشت
هزار شمع بکشتند و انجم باقی است

جهانگردی و ارتباط با دنیای اسلام

ندوی رحمته پیوسته کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی و تحقیقی کشورهای اسلامی و ممالک غربی شرکت می‌کرد و به منظور رساندن پیام اسلام به

جهانیان به اکثر کشورهای گیتی مسافرت می‌نمود، و در بسیاری از نهضت‌های مردمی و جنبش‌ها و ارگان‌های دینی نقش فعال و در شکلگیری تداوم و ادامه‌ی حرکت آنان سهم به‌سزائی داشته است، ندوی رحمته بسیار مشتاق آن بود که جهان اسلام رهبری دنیا را به عهده گیرد و از پیروی کورکورانه و تقلید از بیگانگان اجتناب ورزد، به ویژه به سرزمین حجاز و جزیره العرب توجه خاصی مبذول می‌داشت و همواره با سران عرب در تماس بوده و به وسیله‌ی نامه‌های اندرزگونه و ملاقات‌های متعدد آن‌ها را به پیاده‌کردن نظام و احکام اسلام در سرزمین‌های خود سفارش می‌کرد. ندوی رحمته به منظور بیداری مسلمین و رساندن پیام اسلام به جهانیان مسافرت‌های متعددی به کشورهای مختلف دنیا، از جمله اروپا و امریکا داشت، او همواره از قبول و احراز پست‌های دولتی اجتناب می‌نمود، ولی مسئولیت‌های مذهبی و اجتماعی فراوانی را به عهده داشت که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- عضو دایم و معاون شورای هیأت مؤسسان «رابطة العالم الإسلامی» مکه معظمه.
- ۲- عضو شورانی عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره.
- ۳- عضو کنفرانس اسلامی قدس.
- ۴- عضو کمیته اجرائی کنفرانس اسلامی بیروت.
- ۵- مدیرکل مجمع علمی اسلامی «ندوة العلماء» لکنو، هند.
- ۶- سرپرست دانشگاه دارالعلوم ندوة العلماء لکنو.
- ۷- عضو هیأت مؤسسان شورای عالی، جهانی دعوت اسلامی، قاهره.
- ۸- موسس و مسئول مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد، انگلستان.

- ۹- عضو مجلس انتظامی مرکز پژوهش‌های اسلامی، ژنو.
- ۱۰- رئیس بنیاد جهانی پژوهش‌های اسلامی، قاهره - مصر.
- ۱۱- عضو شورای عالی امور دینی وزارت اوقاف، قاهره - مصر.
- ۱۲- عضو مجمع علمی و آکادمی عربی، دمشق - سوریه.
- ۱۳- عضو شورای دانشگاه دارالعلوم دیوبند - هند.
- ۱۴- عضو شورای اجرائی «دارالمصنفین» اعظم گره - هند.
- ۱۵- عضو دائرة المعارف عثمانی حیدرآباد - هند.
- ۱۶- استاد (میهمان یا دعوتی سابق) دانشگاه‌های مدینه منوره و دمشق.
- ۱۷- مدیر و مؤسس نهضت پیام انسانیت - هند.
- ۱۸- عضو مجمع فقهی حجاز مقدس.
- ۱۹- عضو شورای عالی جهانی مساجد.
- ۲۰- عضو فدراسیون دانشگاه‌های اسلامی حجاز.
- ۲۱- مؤسس و رئیس بنیاد جهان ادبیات اسلامی - ریاض.
- ۲۲- عضو فرهنگستان زبان عرب، دمشق، قاهره و اردن.
- ۲۳- عضو مؤسسه علمی و تحقیقی «آل البيت» اردن.
- ۲۴- رئیس سازمان دفاع از هویت اسلامی مسلمین - هند.
- ۲۵- عضو شورای عالی دانشگاه بین المللی اسلام آباد - پاکستان.
- ۲۶- مؤسسه جمعیت تبشیر و جذب هندوها و غیر مسلمین به اسلام.
- ۲۷- رئیس سازمان آموزش دینی ولایت اترپرادیش - هند.

تواضع و فروتنی

علامه ندوی رحمۃ اللہ علیہ به رغم داشتن کمالات انسانی برجسته و دانش فراوان و منصب‌های مهم در جهان بسیار متواضع و فروتن بودند، و هرگاه در

کنفرانس‌های جهانی شرکت می‌کرد، از اقامت در هتل‌های بزرگ که مقرر مدعوین بود پرهیز می‌کرد، حق جویی و فروتنی ایثار و اخلاص از صفات بارز ایشان به شمار می‌آمد، از اینجاست که علما و اندیشمندان و نویسندگان بزرگ و شخصیت‌های برجسته دنیای اسلام به خدمات بی‌شائبه و فضایل غیر قابل انکار ایشان اقرار و اعتراف داشته‌اند^(۱). چون در این مختصر مجال نقل و بازگویی همه صفات و کمالات ایشان وجود ندارد، در یک جمله باید گفت:

«دامان نگه تنگ و گل حسن تو بسیار»

تقدیر از خدمات علامه ندوی رحمته

بارها از سوی محافل علمی، دینی، سیاسی و اجتماعی از خدمات ارزنده‌ی علامه ندوی رحمته تقدیر به عمل آمده است.

در سال ۱۹۸۰ - م جایزه جهانی موسوم به جایزه‌ی ملک فیصل که هر ساله به بزرگترین شخصیت برگزیده اسلامی اعطا می‌شود و از نظر اهمیت در جهان اسلام مانند جایزه اروپایی «نوبل» است، جهت تجلیل از خدمات ایشان به سید رحمته اختصاص داده شد، ایشان مبلغ این جایزه مهم را به مراکز فرهنگی اهداء نمود.

در سال ۱۹۸۱ - م از سوی دانشگاه کشمیر به درجه‌ی دکترای افتخاری در رشته‌ی ادبیات نایل آمد، و همچنین چندین گواهی‌نامه و دکترای افتخاری دیگر نیز از دانشگاه‌های معروف جهان دریافت کرده است. در بیستم رمضان سال ۱۴۱۹ هجری برابر با هفتم ژانویه سال ۱۹۹۹ میلادی کمیته‌ای مرکب از علمای برجسته جهان برای تعیین بزرگترین

(۱) - نمونه‌هایی از اظهار نظرهای نام‌آوران جهان را در کتاب‌های «رسائل الاعلام» و «ابوالحسن الندوی، الإمام المفکر الداعية الأديب» مطالعه کنید.

شخصیت اسلامی معاصر تشکیل شد، این کمیت به اتفاق آراء ندوی رحمته را به عنوان بزرگترین شخصیت اسلامی قرن بیستم برگزیده و جایزه بین المللی موسوم به «جایزه جهانی قرآنکریم» که مبلغ یک میلیون درهم (معادل دوازده میلیون روپیه هندی) بود به ایشان اعطا شد، حضرت سید همه این مبلغ را نیز جهت نشر معارف اسلامی به مدارس دینی و فرهنگی هند اختصاص داد.

بزرگترین امتیاز حضرت سید ابوالحسن ندوی رحمته در کنار سایر امتیازها جنبه‌ی ربانیت و بُعد عرفانی و سوز درون و آه‌سحر و بلندپروازی ایشان بود. حقا که وجودش منبع فیض و سرچشمه قوت معنوی امت اسلامی بود، ایشان مصلحی مخلص مجاهدی نستوه، نویسنده‌ای چیره‌دست سخنوری بلیغ، عارفی خداجو بودند که در یک کلام می‌توان گفت:

به سوی دیار جاویدان

سرانجام، سنت الهی در حق امام سید ابوالحسن ندوی رحمته نیز تحقق یافت، و ایشان پس از عمری تلاش و مبارزه خستگی‌ناپذیر در راه گسترش معارف اسلامی و کوشش برای بازگشت مجد و عظمت دیرینه اسلام به دیدار یار پر گشود.

وی در ۲۲ رمضان سال ۱۴۲۰ هـ برابر با ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ - م روز جمعه ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه در حال روزه و اعتکاف در سن ۸۷ سالگی دعوت حق را لبیک گفت.

ایشان لحظاتی قبل از وفات غسل نموده و لباس خود را تعویض و به تلاوت سوره‌ی یس پرداختند، چون به آیه‌ی ﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ [یس: ۱۱] «او را به بخشش و پاداش نیکو مزده دهید» رسیدند، پیام‌آور مزده الهی را لبیک گفتند و جان به جان آفرین تسلیم کردند.

آری، ایشان با حالتی به دیدار پروردگار خویش رفت که در دنیا به استقبال میهمانان گرامی یا به مسافرت می‌رفت، به گفته‌ی ابن یمین:

روانش شاد و نهضتش آباد باد

برای اطلاع بیشتر از زندگانی علامه فقید به کتاب‌های مستقلی که در این باره نگاشته شده است مراجعه کنید، از جمله:

- ۱- أبوالحسن الندوي، کاتباً ومفکراً.
- ۲- العلامة أبوالحسن الندوي في مرآة کتاباته ومحاضراته.
- ۳- رکائز فقه الدعوة عند أبي الحسن الندوي «للقرضاوي».
- ۴- في مسيرة الحياة يا كاروان زندگی، در هفت جلد.
- ۵- «ذکریات» از شیخ علی طنطاوی.
- ۶- أعلام القرن الرابع عشر الهجرى «استاد انور جندی».
- ۷- علماء ومفكرون عرفتهم «استاد محمد مجذوب».
- ۸- «میر کاروان» دکتر عبدالله عباس ندوی.
- ۹- «مولانا سید ابوالحسن ندوی مشاهیر امت کی نظر مین» استاد شاد علی قاسمی.
- ۱۰- ابوالحسن علی الحسنی الندوی، الإمام المفکر الداعية الأديب «سید عبدالماجد غوری».

عبدالقادر دهقان

سخنی از مترجم

بدون تردید سلطان صلاح الدین ایوبی رحمته الله این مسلمان گُردتبار که زندگی خویش را فدای اسلام نمود، یکی از معجزات آشکاری است که بر جاودانگی و پابندگی دین اسلام دلالت دارد و نشانه‌ی نجابت و صلاحیت این امت است، و با مطالعه سیره سلطان صلاح الدین و رشادتها و جانفشانی‌ها و تلاش‌های بی‌شائبه‌ی وی برای پیشبرد اهداف اسلامی خاطرات صدر اسلام برای ما تازه می‌گردد، سلطان صلاح الدین یکی از مجاهدان و مجددان بی‌شماری است که در طول تاریخ پرفراز و نشیب، اما پرافتخار اسلام در زمان‌ها و مکان‌های مختلفی برای یاری دین مبین اسلام ظهور نموده‌اند.

وضعیت کنونی مسلمانان از جهات متعددی با وضعیت عصر سلطان صلاح الدین شباهت دارد، امروز نیز همانند آن دوران بیت المقدس نخستین قبله‌ی ما مسلمانان و سومین حرم، میعادگاه پیامبران و محل عروج حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست دشمنانی قسم‌خورده اشغال شده که از نخستین روز با مسلمانان بنای دشمنی نهاده‌اند، و تاریخ گواه است که هیچ فرصتی را برای ضربه‌زدن به اسلام و مسلمانان از دست نداده و نمی‌دهند، اما کشورهای اسلامی به گونه‌ای عمل می‌کنند و سخن می‌گویند که گویا جهان اسلام هیچ مشکلی ندارد، و بسیاری از دولت‌های اسلامی همچون عصر سلطان صلاح الدین نه تنها باهم متحد نیستند و به مصالح اسلام نمی‌اندیشند، بلکه برای منافع و اهداف شخصی خویش با همدیگر درگیر جنگ هستند، و چه بسا با دشمنان اسلام نیز پیمان صلح و دوستی

بسته‌اند، و مسلمانان نیز از نصرت الهی ناامید و مأیوس گشته‌اند، از اینجاست که می‌گوییم مسلمانان عصر حاضر بیش از هر عصر دیگری نیاز به مطالعه‌ی سیره سلطان صلاح الدین و بررسی برنامه‌های وی برای ایجاد اتحاد و همبستگی میان مسلمانان و شناخت عوامل و ابزاری که سلطان برای رسیدن به اهداف بلند اسلامی و در نهایت فتح بیت المقدس بکار گرفتند، دارند.

باید دانست تا هنگامی که مسلمانان برای رسیدن به فتح و پیروزی برخلاف سنت الهی گام بردارند و بخواهند از طریقی دیگر به فتح و پیروزی برسند، هرگز موفق نخواهند شد و تمام تلاش‌های آنان بی‌ثمر خواهد ماند، زیرا سنت تغییرناپذیر الهی بر این است که تا هنگامی که مسلمانان با ایمان و یقینی راسخ و تقوای الهی و پرهیز از معاصی و آمادگی و برنامه‌ریزی کامل و اتحاد و همبستگی و با فرماندهی واحد و قصد نصرت و یاری دین به میدان نروند، موفق نخواهند شد. تاریخ گواه است که هرگاه مسلمانان در غزوه و جنگی یکی از این عوامل را نادیده گرفته‌اند، دچار شکست و متحمل خسارت گشته‌اند.

بنابراین، بر ما لازم است که برای ایجاد عوامل فتح و پیروزی بکوشیم، و عواملی که ثمره‌ای جز شکست و ناکامی به دنبال نداریم از بین ببریم.

رساله‌ای که اکنون در دست مطالعه دارید، ترجمه‌ی فارسی یکی از صدها تألیف فقید عالم اسلام ابوالحسن ندوی رحمته می‌باشد، و با این که حجم اندکی دارد شامل مطالب ارزنده و نکات مهمی در باره سلطان صلاح الدین ایوبی رحمته می‌باشد، و در کنار آن در باره شهید عمادالدین و سلطان نورالدین زنکی که قبل از سلطان صلاح الدین به این میدان گام نهاده و در جنگ‌های صلیبی درخشیدند، سخن به میان آورده است.

لازم به یادآوری است که برای آشنایی بیشتر با شخصیت و خدمات

علمی و فعالیت‌های اسلامی ندوی رحمته مقدمه‌ای کوتاه در باره زندگی ایشان که توسط استاد گرامی و برادر ارجمند جناب مولوی عبدالقادر دهقان نگاشته شده، در ابتدای کتاب افزودم.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم که این کتاب را برای مؤلف و مترجم مایه‌ی پاداش اخروی و برای شما عزیزان مفید بگرداند.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

عبدوالقدوس دهقان

تابستان - ۱۳۸۰

گشت، سراوان

بر آرامگاه سلطان صلاح الدین

از کتابخانه «الظاهریه» بیرون آمده و به سوی جامع اموی حرکت کردیم و قبل از این که وارد مسجد شویم، آرامگاه شرف الاسلام والمسلمین، ناصرالملة والدین سرباز دلیر اسلام سلطان صلاح الدین ایوبی رحمته را که خداوند به وسیله او اسلام و مسلمانان را روسفید و سربلند نمود و جملات صلیبیان را پاسخ گفت و شوکت آنان را درهم کوبید، زیارت کردیم.

لحظاتی بر ورودی مقبره ایستادیم و افتخار بزرگ و عظمت عمل جاودانه‌ی او و معرکه‌ی سرنوشت‌ساز حطین را به یاد آوردیم، معرکه‌ای که به نابودی صلیبیان انجامید، و فرشتگان و جبرئیل به او شادباش و ثناء گفتند، و به شعر زرکلی تمثیل بستم که از زبان فلسطین و ساکنان آن می‌گوید:

هاتی صلاح الدین ثانیة فینا و جـددی حطین

أو شـبه حطینا

«بار دیگر صلاح الدین را به میدان فرست و معرکه‌ی حطین و یا لااقل شبیه حطین را، باز آفرین».

به آرامگاه مجاهد عظیم وارد شدیم، مجاهدی که انتقام مسلمانان را از دشمنان گرفت و خداوند را خشنود ساخت و برای یاری دین او به پا خاست، و از شرافت اسلام و بیت المقدس و کرامت و آزادگی امت اسلام پاسداری نمود، برایش دعای رحمت و مغفرت نمودیم.

یکی از همراهان گفت: هنگامی که ژنرال «گورو» فرانسه‌ای سوریه را فتح کرد، بر سر قبر سلطان آمد و آن را با لگد کوبید و گفت: «صلاح الدین تا

کی می‌خوابی؟ ببین ما آمدیم و سوریه را فتح کردیم». آری، این امر از سبک‌مغزی فرانسه‌ای‌ها و کبر و غرور اروپائیان بعید نیست، به راستی که شاعر درست گفته است:

«یک زنده حریف هزار مرده است».

برگرفته از کتاب دیگر مؤلف مذکرات سائح فی الشرق العربی.

قدر تشنگی باید چشید، ایشان در مدتی کوتاه آن را به نحو احسن ترجمه نمود و به خوبی از عهده آن برآمد، و پس از آن بنده بر کاروی تعدیل و تغییر اندکی انجام دادم.

و اکنون آن رساله در دسترس خوانندگان قرار دارد، امیدوارم که موجب تقویت اعتقاد و یقین آنان به جاودانگی این رسالت و نجابت این امت و بیانگر نیروی ایمان و شگفتی‌هایی که می‌آفریند، باشد. و بدین وسیله تفاوت عمده‌ای که میان این فرماندهی اسلامی که در دامان ایمان به خداوند تربیت یافته و از مدرسه حضرت محمد ﷺ فارغ التحصیل گشته، و میان رهبرانی که شیفته فرهنگ بیگانه هستند، و در دامان نفع‌طلبی و مادیگرایی پرورش یافته‌اند و اغراض شخصی و مطامع سیاسی آنان را به میدان فرستاده است، وجود دارد دریابند. و آن همان تفاوتی است که نتایج و پیامدهای کار آنان را به کلی متفاوت ساخته است، و جهان اسلام همچنان به آتش آنان می‌سوزد و بهای گزاف آن را می‌پردازد، و بالله التوفیق.

۱۰ / ۴ / ۱۳۹۵ هر برابر با ۲۳ / ۴ / ۱۹۷۵ م

ابوالحسن علی الحسنی الندوی زاویه‌ی

شیخ علم الله حسنی رحمته رای بریلی

جنگ‌های صلیبی

خطری جدید برای اسلام

سده‌ی پنجم هجری که حرکت علم و دانش تدریس و تألیف در شهرها و عالم اسلام فعالانه جریان داشت، و بسیاری از مشایخ و مربیان به تزکیه و اصلاح مردم می‌پرداختند، خطری بزرگ جهان اسلام را تهدید می‌کرد و وجود مسلمانان و حتی کیان اسلام در معرض نابودی قرار گرفته بود، مسیحیت اروپا از دیرباز با اسلام کینه داشت، اروپائیان با اسلام و مسلمانان عداوتی دیرینه داشتند که آن را از نیاکان خویش و نسل در نسل به ارث برده بودند، زیرا مسلمانان مملکت شرقی آنان را که تحت حکم دولت بیزانس بود به تصرف خویش درآورده بودند و تمامی مقدسات آنان حتی محل تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام تحت تسلط و سیطره‌ی مسلمانان بود، این وضع برای بسیج‌شدن اروپا و برانگیختن انگیزه‌ی آنان برای انتقام‌گیری از مسلمانان کافی بود، اما وجود دولت مقتدر اسلامی و حملات پی در پی آن بر دولت مسیحی مجاور، مجال چشم دوختن و طمع به شام و فلسطین و یا هر شهر اسلامی دیگری را از آنان سلب کرده بود، اما سقوط دولت سلجوقیان و ضعف مرزهای شمالی مملکت اسلامی آنان را به برای تصرف و اشغال شهرهای اسلامی وسوسه کرد و به آنان جانی تازه بخشید و بخت نیز آنان را یاری کرد، زیرا آنان در آن هنگام از وجود سخنوری توانا و خطیبی شورآفرین همچون «پطرس» بهره‌مند بودند، او با سخنرانی‌های جذاب و فریادهای بلند خویش در جهان مسیحیت احساسات مردم را برانگیخت و سرتاسر اروپا موجی سهمگین از جنون دینی ایجاد کرد، و علاوه براین

عوامل سیاسی و اقتصادی دیگری نیز اروپائیان را برای جنگ‌های صلیبی علاقه‌مند ساخت^(۱).

کوتاه سخن این که نخستین لشکر صلیبیان در سال ۴۹۰ هـ به سوی شام به راه افتاد و در ظرف دو سال شهرهای «رها» (اورفا) و «انطاکیه» و اکثر دژهای آن سامان را به تصرف خویش درآوردند، و در سال ۴۹۲ هـ (۱۰۹۹ م) «بیت المقدس»^(۲) نیز به دست آنان افتاد و با گذشت چند سال بخش بزرگی از سرزمین فلسطین و ساحل شام از قبیل «انطرطوس»، «عکه» «طرابلس شرقی» و «صیدا» تحت سیطره و بخشی از قلمرو صلیبیان قرار گرفت.

«ستینلی لین پول» تاریخ‌نگار معروف انگلیسی ورود لشکرهای صلیبی در سرزمین‌های اسلامی را اینگونه توصیف می‌کند:

«لشکر صلیبی به راحتی و مانند شخصی که چوبی کهنه و تو خالی را می‌شکافد، در سرزمین‌های اسلامی پیشروی و رخنه کرد و مردم برای لحظه‌ای گمان کردند که صلیبیان ریشه‌ی درخت اسلام را نابود می‌کنند و آن را به کلی از بین می‌برند»^(۳).

یکی دیگر از تاریخ‌نگاران برجسته‌ی مسیحی از عملکرد صلیبیان ستیزه‌گر و ستم‌کیش هنگام ورود بیت المقدس و در حال غرور و مستی پیروزی در برابر مسلمانان رنج‌دیده‌ی بی‌گناه و بی‌دفاع و بدون سلاح، اینگونه سخن می‌گوید:

«هنگامی که سربازان صلیبی پیروزمندانه وارد بیت المقدس شدند، مردم را از دم تیغ گذراندند و کشتارگاهی هول‌انگیز به وجود آوردند، حتی

(۱) - دائرة المعارف البريطانية CRUSADES.

(۲) - شهر قدس.

(۳) - السلطان صلاح الدین ایوبی.

می‌گویند سواران صلیبی که سواره به مسجد عمر رفتند اسب‌هایشان تا زانو در خون فرو رفته بود، آنان کودکان را به پاها می‌گرفتند و بی‌رحمانه بر دیوارها می‌کوبیدند و یا آنان را دور سر می‌چرخاندند و از دیوار شهر به بیرون پروت می‌کردند و یهودیان را زنده در عبادتگاه‌شان سوختند.

روز دوم نیز در حدی وسیعتر مرتکب چنان جنایات هولناکی شدند که از ذکر آن انسان به وحشت می‌افتد، و با وجود فریادهای «تانکرد» یکی از فرماندهان‌شان که تأمین امنیت ۳۰۰ اسیر را به عهده گرفته بود، به او هیچ توجهی نکردند و تمامی اسیران، مردان، زنان و کودکان را قتل عام نموده و اعضای آنان را بردند که سرانجام تلمباری از اعضای تکه پاره و قطع‌شده‌ی کشته‌شدگان پدید آمد، و پس از به پایان رسیدن این کشتار وحشتناک عرب‌های اسیر را مجبور ساختند که خیابان‌های خون‌آلود و متعفن شهر را بشویند و تمییز کنند»^(۱).

سقوط «بیت المقدس» به دست صلیبیان نشانگر ناتوانی و سقوط دولت اسلامی و بیداری جهان مسیحیت و شکل‌گرفتن نیروی نوپای آن و اعلام خطری برای عالم اسلامی بود، زیرا در منطقه‌ی شام و فلسطین چهار ولایت صلیبی (قدس، انطاکیه، طرابلس و رها) تأسیس شده بود که برای آزادی مرکز اسلام خطری بزرگ و جدی به شمار می‌آمدند، صلیبیان مغرور تا آنجا پیش رفتند که «رینودی شایتون» والی کرک تصمیم گرفت به حرمین شریفین (مکه و مدینه) حمله کند و در باره‌ی روضه‌ی پاک حضرت پیامبر ﷺ سخنانی اهانت‌آمیز و گستاخانه ایراد نمود و از مقاصد شوم خویش پرده برداشت.

واقعیت این است که این مرحله پس از حادثه‌ی «رده» حساس‌ترین و

(۱) - دائرة المعارف البريطانية ۶ / ۶۲۷.

بحرانی‌ترین مرحله‌ای بوده است که تاریخ پرفراز و نشیب اسلامی بخود دیده است، کیان اسلام در معرض خطر نابودی قرار گرفته بود و جهان اسلام جز تن‌دادن به نبردی سخت و سرنوشت‌ساز چاره‌ای دیگر نداشت.

جهان اسلام اوایل سده‌ی ششم هجری با وضعیتی آشفته و آناارشی روزافزون و نابسامانی‌های فراگیری مواجه بود، خلفای ملک شاه سلجوقی با همدیگر درگیر جنگ قدرت، و عباسی‌ها مدتی قبل سیادت خویش را به ترک‌ها سپرده بودند و سرتاسر عالم اسلام، سلطانی با شهادت و تجربه و رهبری فرزانه که بتواند با استعداد رزمی و تدابیر حکیمانه‌ی خویش نیروهای پراکنده‌ی عالم اسلامی را زیر پرچمی واحد گرد آورد و با خطری که از شمال و غرب او را تهدید می‌کرد مقابله کند، وجود نداشت.

«ستینلی لین پول» در تصویر صادقانه‌ای از اوضاع آشفته آن دوران چنین می‌گوید:

«این عصر، عصر ابهام و نابسامانی مردم با مشاهده‌ی احتضار و فروپاشی دولت مقتدر و گسترده سلجوقیان به‌تازده و پریشان بودند، این مرحله و وضعیت اسفبار تا هنگام ظهور نیروهای تازه‌ای که به سوی جهت و مرکزیتی واحد هدایت شدند، ادامه یافت. به هر تقدیر این دوران انتقالی برای اروپا فرصتی طلایی بود که می‌توانست بر مملکت اسلامی هجوم برد و پیروزی و سیطره‌ی خویش را بر جهان تثبیت نماید»^(۱).

اتابک شهید عمادالدین زنگی رحمته الله علیه

در این بحبوحه که عالم اسلامی از چنین کشاکش سخت و یأس و نومیدی آزاردهنده و روزافزون و اندوهی بس شدید و کشنده رنج می‌برد در

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۲۱.

افق آن ستاره‌ای جدید و اختری تابناک درخشیدن گرفت، و همچون گذشته که برای رهبری و نجات جهان اسلامی بحرانی‌ترین شرایط و بن‌بست‌ها ابر مردی تازه‌نفس و بی‌کیار ظهور می‌کرد، این بار نیز فرماندهی جدید و مجاهدی نابغه و بی‌نظیر و قهرمانی جسور و بی‌باک به میدان آمد و چنان نیروی عظیمی پدید گشت که کسی تصور نمی‌کرد، «لین پول» می‌گوید:

«مسلمانان می‌بایست اعلام جهاد کنند، و فرماندهی با تجربه به میدان مبارزه بفرستند که بتواند شهامت، جرأت، دلاوری و استعدادها و توان رزمی و نظامی خویش را به نمایش بگذارد، و لازم بود که امرای ترک و والیان دولت گروهی از قهرمانان و جنگاوران مؤمن و مبارز را گرد هم آورند تا از صلیبیان خون‌آشام و متجاوززی که علیه مسلمانان بی‌گناه ستم‌ها و جنایات متعددی روا داشته و آنان را بی‌رحمانه به قتل رساندند انتقام بگیرند، این فرماندهی با تجربه و دلاور کسی جز «عمادالدین زنگی» نبود»^(۱).

عمادالدین پرورده‌ی نعمت سلجوقیان و اتابک فرزندان سلطان محمود سلجوقی بود که سلطان ولایت و فرماندهی موصل را به او سپرده بود، عمادالدین نیروهایش را در عراق و شام سامان داد و به ولایت «رها» (اورفا) که مهمترین و مستحکم‌ترین دژ و ولایت صلیبیان به شمار می‌رفت و از اهمیت سوق الجیشی ویژه‌ای برخوردار بود، حمله کرد و ششم جمادی الاخره سال ۵۳۹ هـ برابر با ۲۳ دسامبر سال ۱۱۴۴ م آن را به تصرف خویش درآورد، این فتح و پیروزی همانگونه که تاریخنگاران عرب از آن تعبیر کرده‌اند «فتح الفتوح» بود، شهر «رها» برای مملکت لاتینی صلیبیان نیروی بزرگی محسوب می‌شد که در پی فتح آن وادی فرات نیز از خطر

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۲۹.

حملات فرنگیان مصون ماند.

عمادالدین اندکی پس از این پیروزی چشمگیر در سال ۵۴۱ هـ برابر با ۱۱۴۶ م توسط برده‌ای خود فروخته به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد، اما با درگذشت او جهاد مبارک و مبارزه با صلیبیان که او قبل از شهادت آغازگر آن بود، پایان نیافت، بلکه به برکت تلاش‌های پی‌گیر و مخلصانه‌ی فرزند برومندش پادشاه عادل «نورالدین زنگی» که در این میدان از پدر خویش نیز پا را فراتر نهاده بود، ادامه یافت.

پادشاه عادل نورالدین زنگی

اکنون «نورالدین محمود» سلطان شام بود، او خود را از جانب خداوند مأمور نابودی صلیبیان و بازپس‌گیری بیت المقدس می‌دانست، و این کار را بالاترین عبادت و بزرگترین وسیله‌ی تقرب الی الله می‌شمرد و بر اثر حملات مکرر و پی‌در پی او علیه صلیبیان بیم او بر تمامی ولایات صلیبیان سایه افکنده بود.

سلطان نورالدین در سال ۵۵۹ هـ دژ «حارم» را که از دژهای مستحکم مرزهای شمالی بود فتح کرد، در این جنگ پادشاه انطاکیه و «قومس» پادشاه طرابلس و «دوک» فرمانده روم و پسر «جوسلین» و بسیاری دیگر از فرماندهان بزرگ صلیبیان به اسارت نیروهای مسلمان درآمدند، سربازان صلیبی در این معرکه یا جزو کشتگانی بودند که آمارشان بالغ بر ۱۰/۰۰۰ نفر بود، و یا این که در ردیف اسیران جنگی بشمار می‌رفتند که آمار دقیق آنان را کسی جز خدا نمی‌دانست، و در همین سال سلطان موفق شد که دژ استراتژیک «بانیاس»^(۱) را نیز فتح نماید، و بر مصر نیز غلبه یافت و صلیبیان

(۱) - الکامل، ابن الاثیر ۱۱ / ۱۲۴.

را از دو طرف به محاصره گرفت، «لین پول» می‌گوید:

«سیطره‌ی صلاح الدین فرمانده‌ی نورالدین (سلطان شام) بر رود «نیل» دولت صلیبی قدس را به بن بست و تنگنای سختی کشاند و وی را تحت فشار شدیدی قرار داد، و دو لشکری که از دو جهت متفاوت بر آن فشار وارد می‌آوردند متعلق به نیرویی یگانه و فرماندهی واحدی بودند که توانستند با تصرف دو بندر «دمیاط» و «اسکندریه» به ناوگان دریایی نیرومندی دسترسی پیدا کنند و رابطه‌ی صلیبیان مصر را با اروپا قطع نمایند»^(۱).

به هر حال، سلطان تا حد زیادی موفق شد که صلیبیان را از تمامی مناطق فلسطین بیرون براند، اما بهترین کاری که در نظر داشت و برترین آرمان و زیباترین و شیرین‌ترین آرزو و امیدش بازپس‌گیری و آزادسازی بیت المقدس از چنگال صلیبیان غاصب و اشغالگر بود، اما قلم تقدیر این کرامت را برای فرمانده‌ی سپاهش سلطان صلاح الدین ایوبی که جا دارد او خود نیز یکی از حسنات و افتخارات نورالدین شمرده شود، ثبت کرده بود، سلطان نورالدین زنگی یازدهم شوال سال ۵۶۹ هـ برابر با ۱۱۷۴ م در سن ۵۶ سالگی بر اثر بیماری دیفتری درگذشت، «إنا لله وإنا إليه راجعون» خبر مرگ سلطان (آنگونه که تاریخ‌نگار انگلیسی می‌گوید) برای مسلمانان صاعقه‌ای بود که از آسمان بر آنان فرود آمد^(۲).

اخلاق و محامد نورالدین

تاریخ‌نویسان مسلمان در مدح و ستایش سلطان نورالدین محمود مطالب فراوانی گفته‌اند و وی را به صفاتی همچون پرهیزکاری، امانت، عدالت، حسن مدیریت، جوانمردی و بلندی روح، خوش اخلاقی و عشق جهاد در راه

(۱) - السلطان صلاح الدین: ص ۸۹.

(۲) - السلطان صلاح الدین: ص ۱۱۵.

خداوند، ستوده‌اند، به راستی که سلطان همانگونه که از اسمش (محمود) برمی‌آید نزد همگان ممدوح و ستوده شده است.

علامه ابن الجوزی که یکی از معاصران سلطان است در کتاب تاریخ خویش «المنتظم» در باره‌ی وی چنین می‌نویسد:

«جاهد الثغور وانتزع من أيدي الكفار نيفاً وخمسین مدينة، وكانت سيرته أصلح من كثير من الولاة، والطرق في أيامه آمنة والمحامد له كثيرة، وكان يتدين بطاعته الخلافة وترك المكوس قبل موته وكان يميل إلى التواضع ومحبة العلماء وأهل الدين»^(۱).

«در مرزها به جهاد و مبارزه پرداخت و پنجاه و اندی شهر از چنگال کفار (صلیبیان) بیرون کشید، سیره‌ی وی از سیره‌ی بسیاری دیگر از امراء بهتر و راهها در درون او امن بود، او افتخارات بیشماری دارد، اطاعت از خلیفه را بر خود لازم می‌دانست، و قبل از وفات خویش مالیات‌ها را لغو نمود، فروتنی و محبت با علماء و اهل دین یکی از صفات بارزش به شمار می‌رفت.»

ابن خلکان که به امانت تاریخی و دقت و محافظه‌کاری در انتخاب کلمات و میانه‌روی در وصف و ثناء شهرت دارد، در باره‌ی سلطان چنین می‌گوید:

«كان ملكاً عادلاً زاهداً عابداً ورعاً متمسكاً بالشریعة مائلاً إلى الخیر مجاهداً في سبیل الله تعالی، كثير الصدقات، بنی المدارس بجميع بلاد الشام الكبار... وله من المناقب والمآثر والمفاخر ما يستغرق الوصف»^(۲).

«سلطان پادشاهی دادپاک، زاهد، عبادتکار، عامل به شریعت و متمایل به

(۱) - المنتظم، ابن الجوزی.

(۲) - وفیات الاعیان، بیوگرافی محمود نورالدین زنگی.

خیر و مجاهدی فی سبیل الله بود، و بسیار صدقه می‌داد، در تمامی شهرها بزرگ شام مدارس تأسسی کرد... و آنقدر مناقب مآثر و افتخارات دارد که بیان همگی آن بس دشوار است».

مؤرخ کبیر و نویسنده‌ی تاریخ «الکامل» علامه ابن اثیر جزری رحمته با سخنانش در باره سلطان نورالدین جایی برای سخنی دیگر باقی نگذاشته است، وی می‌گوید:

«وقد طالعت سير الملوك المتقدمين فلم أر فيها بعد الخلفاء الراشدين وعمر بن عبد العزيز أحسن من سيرته ولا أكثر تحريماً منه العدل»^(۱).

«سیره‌ی پادشاهان پیشین را مطالعه نموده‌ام، اما در میان آنان پس از خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز کسی را که در سیره و دادگستری از سلطان بهتر و برتر باشد سراغ ندارم» اثیر رحمته هنگام درگذشت سلطان ۱۴ سال سن داشت، و بدین جهت قول او از دقت و صحت بیشتری برخوردار است و سخنان وی از اطلاع و شناختی کامل‌تر سرچشمه می‌گیرد.

ابن اثیر رحمته در باره سیره و اخلاق سلطان چنین می‌گوید:

«مخارج شخصی خویش را از زمینی که با سهمیه‌اش از مال غنیمت خریده بود، تأمین می‌کرد، همسرش^(۲) از سختی و فشار زندگی به او شکایت کرد، سلطان سه مغازه‌ای که در حمص داشت و درآمد سالیانه‌ی آن به ۲۰ دینار می‌رسید به وی سپرد، و هنگامی که همسرش این مقدار را ناکافی دانست به وی گفت: من بیش از این چیزی ندارم و آنچه در اختیار دارم از آن مسلمانان است، و من فقط انباردار و نگهبان آن‌ها هستم و هرگز به آنان

(۱) - الکامل ۱۱ / ۱۶۴.

(۲) - عصمت الدین خاتون دختر معین الدین أنر، پس از درگذشت سلطان نورالدین، سلطان صلاح الدین ایوبی با وی ازدواج نمود، مترجم.

خیانت نخواهم کرد و به خاطر تو خود را به جهنم نمی‌اندازم!! او شب‌ها زیاد نماز می‌خواند و به ذکر و اوراد خویش می‌پرداخت»^(۱).

«او به فقه مذهب حنفی عالم و آگاه بود و در این زمینه هیچگونه تعصبی نداشت، حدیث را فرا گرفته و برای ثواب به دیگران می‌آموخت».

«و از عدالتش این بس که سرتاسر مملکت پهناورش هیچگونه باج و مالیاتی گرفته نمی‌شد، و در مصر، شام، جزیره و موصل تمامی مالیات‌ها را لغو نمود، به شریعت ارج می‌نهاد و احکامش را به جان و دل می‌پذیرفت، شخصی (از سلطان شاکی بود و) از وی خواست تا با او به دادگاه برود، سلطان با وی براه افتاد و قاصدی نزد قاضی کمال الدین بن شهرزوری (قاضی دادگاه) فرستاد، و به وی پیام داد که من برای محاکمه به اینجا آمده‌ام، همانگونه که با دیگران رفتار می‌کنی با من رفتار کن، در آن قضیه حق با سلطان بود. بنابراین، دادگاه به نفع وی رأی صادر کرد، سلطان پس از اعلام حکم دادگاه آن مال را به شاکی که او را به دادگاه کشانیده بود بخشید و گفت: قبل از حضور در دادگاه می‌خواستم این مال را به او ببخشم، اما بیم آن را داشتم که مبادا انگیزه‌ام از این کار تکبر و عارداشتن و سرپیچی از حضور در دادگاه باشد، بدین جهت با مدعی و در دادگاه حاضر شدم و سپس آنچه ادعا می‌کرد به او بخشیدم، او در مملکت خویش عدالت‌خانه ساخت و خود به همراه قاضی آنجا حضور می‌یافت و حق افراد ستمدیده و مظلوم را گرچه یهودی هم می‌بود از ظالم گرچه پسرش و یا بزرگترین فرمانده‌اش می‌بود، می‌گرفت و به وی باز می‌گرداند».

«در شجاعت کسی به پای او نمی‌رسید در جنگ همیشه دو کمان و دو ترکش برمی‌داشت و با آن می‌جنگید، روزی فقیه معروف «قطب الشاوی» به

(۱) - الکامل، ۱۱ / ۱۶۳.

وی گفت: تو را به خدا! خود و اسلام و مسلمین را به خطر نیانداز، زیرا اگر تو در معرکه‌ای شهید شوی، دیگر مسلمانان را (به راحتی) از دم تیغ خواهند گذراند! سلطان نورالدین محمود در جواب گفت:

«ومن محمود حتی یقال له هذا؟! من قبلي من حفظ البلاد والإسلام؟ ذلك الله الذي لا إله إلا هو»!

«من کیستم که لیاقت این را داشته باشم؟! پیش از من چه کسی مملکت و اسلام را پاسداری کرده بود؟ آن خدایی که غیر از او خدایی دیگر نیست».

«... به علما و اهل دین احترام و تعظیم و به آنان بخشش می‌نمود، به استقبال‌شان برمی‌خاست و آنان را کنار خود می‌نشاند و با آنان بی‌تکلف سخن می‌گفت، و کاملاً از آنان اطاعت می‌کرد و با خط خود به آنان نامه می‌نوشت، با وجود فروتنی‌اش وقار، شکوه و هیبت، خاصی داشت. کوتاه سخن این که حسنات سلطان زیاد و مناقب و افتخاراتش بی‌شمار است، و در این کتاب نمی‌گنجد»^(۱).

عشق به جهاد و نیروی ایمانی سلطان

سلطان نورالدین بیشترین توجه خویش را به جهاد و مبارزه با صلیبیان معطوف نمود، و جهاد تنها مشغله‌اش بود که به آن عشق می‌ورزید و در این راه ایمان و یقینی راسخ عزم و اخلاص، توکل و همت‌بلند و اعتماد به نفس عجیبی داشت.

سلطان در سال ۵۵۸ هـ در معرکه «حصن الاکراد» (البقیعة) که دشمن صلیبی او را غافلگیر کرده بود شکست خورد، او چند فرسخ آن طرف‌تر از

(۱) - الکامل ۱۱ / ۱۱۹.

میدان معرکه اطراق کرد، یکی از افراد دلسوز به وی گفت: با توجه به این که دشمن پیروز از اینجا بسیار نزدیک است، صلاح نیست که این جا منزل بگیرند، سلطان او را ساکت نمود و گفت:

«إِذَا كَانَ مَعِيَ أَلْفُ فَارِسٍ لَقَيْتَهُمْ وَلَا أَبَالِي بِهِمْ، وَوَاللَّهِ لَا أُسْتَظِلُّ بِسَقْفٍ حَتَّى أَخْذُ بَثْرِي وَثَأْرَ الْإِسْلَامِ».

«اگر ۱۰۰۰ نفر سوار در رکاب من می بود بی باکانه با آنها وارد نبرد می شدم و به خدا سوگند تا هنگامی که انتقام خود و اسلام را از آنها نگیرم آرام نخواهم نشست».

سلطان عطایا و اموال زیادی میان سپاهیانش تقسیم نمود، شخصی به او گفت: تو سرمایه‌ی هنگفتی را به عنوان بخشش و صدقات به فقها، فقرا، صوفیان، قاریان و غیره صرف می کنی و اگر آن سرمایه را در تجهیز و آماده سازی لشکر به کارگیری بهتر است، سلطان با شنیدن این سخن سخت برآشفته و گفت:

«والله من امیدی به پیروزی ندارم، مگر به برکت همین افراد، بلکه در حدیث نبوی آمده است که به میمنت ضعفاء و افراد ناتوان به شما رزق و نصرت داده می شود^(۱)، آنان افرادی هستند که هنگامی که من در بستر خوابیده ام از من با تیرهایی دفاع می کنند که هرگز به خطا نمی رود، پس چگونه این اموال و کمک ها را از آنان دریغ بدارم و به کسانی بدهم که تنها هنگامی که مرا می بینند می جنگند و آن هم با تیرهایی که گاه به هدف اصابت می کند و گاه به خطا می رود، آنها از بیت المال سهم دارند، پس چگونه برایم جایز است که حقوق آنان را به دیگران بدهم»^(۲).

(۱) - إنما ترزقون وتنصرون بضعفائکم.

(۲) - الکامل ۱۱ / ۱۱۹.

سلطان نورالدین برای جهاد و انتقام از صلیبیانی که او را شکست داده بود، آمادگی می‌گرفت و به این منظور اموال عطایا و تجهیزات زیادی میان لشکر تقسیم نمود و برای نیروهای مرزی و امرای اسلامی پیام فرستاد و آنان را برای جهاد در راه خدا و پیوستن به لشکر خود فرا خواند و به زهاد، عابدان، صلحا و علما نامه نوشت، و در آن نامه‌ها جنایاتی را که فرنگیان علیه مسلمانان مرتکب شده بودند، یادآور شد و از آنان طلب دعا نمود و خواست که مسلمانان را برای مبارزه با جنگجویان صلیبی ترغیب و تحریک کنند، با رسیدن نامه‌های سلطان به این افراد، آن‌ها در جمع اصحاب و پیروان خود نامه‌های سلطان را با سوز و حرارت خواندند و با گریه و زاری برای پیروزی وی خالصانه دعا کردند^(۱) و در پی آن مردم برای جهاد در راه خدا بپا خاستند و به صف مجاهدان و مبارزان اسلام پیوستند، و از آن طرف نیز دشمن با تمامی امکانات و تجهیزات و به همراهی پادشاهان، دلاوران، کشیشان و راهبان خویش به میدان آمد، آتش جنگ شعله‌ور شد و نبرد سخت و جانکاهی درگرفت و سلطان نورالدین به نذر خویش ایفا نمود و بر نیروهای یکپارچه دشمن شکست سختی وارد آورد و دژ «حارم» را از صلیبیان باز گرفت و برآن سیطره یافت.

داستان زیر نیز بیانگر نیروی ایمان و یقین کامل سلطان نورالدین است، آنگاه که هنگام محاصره قلعه‌ی «بانیاس» تیری به چشم برادرش «نصره الدین» (امیر امیران) اصابت نمود و چشمش را کور کرد، و چون سلطان او را دید، به وی گفت: «اگر می‌دانستی که چه پاداش بزرگی به تو می‌رسد، آرزو می‌کردی که چشم دیگری نیز کور می‌شد»^(۲).

(۱) - الکامل ۱۱ / ۱۲۲ - ۱۲۳.

(۲) - الکامل ۱۱ / ۱۲۳.

سلطان صلاح الدین

شخصیت صلاح الدین ایوبی یکی از معجزه‌های بزرگ و نشانه‌های آشکار صلاحیت و جاودانگی اسلام است.

صلاح الدین ایوبی سربازی نجیب و از خاندانی متوسط و کرد بود، قبل از فتح مصر و جنگ‌هایی که علیه صلیبیان سازمان داد، کسی گمان نمی‌کرد که این جوان نوحاسته‌ی کرد روزی فاتح بیت المقدس و پاسدار کیان و مدافع عالم اسلام باشد و مجد و عظمت، عزت و کرامت بیادرفته‌ی مسلمانان را بازگرداند، و کسی نمی‌پنداشت که برای او سعادت و افتخاری بس عظیم مقدر است که صلحا و عابدان بزرگ و اشراف نیک‌نژاد به او رشک می‌برند، و کسی نمی‌دانست که او به چنان عمل بزرگی اقدام می‌نماید که روح بلند پیامبر ﷺ را شادمان و مسرور می‌گرداند، «لین پول» می‌گوید:

«صلاح الدین نمونه‌ی بارز پرهیزگاری آمیخته با سکوت و آرامش روحی بود، و همچون دیگر افراد پاک طینت از تلوث به مفاسد و رزایل اخلاقی اجتناب می‌ورزید و تا آن هنگام هیچ نشانی مبنی بر این که او در آینده یکی از مردان نام‌آور و قهرمانان تاریخ می‌گردد، وجود نداشت»^(۱).

اما هنگامی که خداوند او را برای این کار عظیم برگزید از جانب خویش اسبابش را نیز برای وی فراهم نمود، و ولی نعمتش سلطان نورالدین با اصرار او را به مصر فرستاد.

قاضی بهاء الدین بن شداد امین و محرم راز سلطان صلاح الدین در کتاب خویش «النوادر السلطانية والمحاسن اليوسفية» می‌نویسد:

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۶۳.

«سلطان قدس الله رحمه به من گفت: برای رفتن به مصر من از همه مردم بیشتر مخالفت می‌کردم، من با میل خود عمویم^(۱) را همراهی نکردم، و کاملاً آنگونه بود که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶]^(۲).

پس از این که صلاح الدین به مصر رسید و زمام حکومت را به دست گرفت، در زندگیش تحول عظیمی رخ داد و یقین کرد که خداوند متعال برای او کاری بزرگ و ارزشمند مقدر ساخته است که با رفاه و خوشگذرانی و تن‌پروری سازگاری ندارد، قاضی ابن شداد می‌گوید:

«با بدست‌گرفتن زمام امور حکومت مصر دنیا نزدش خوار و بی‌ارزش گشت، و سپاس نعمتی را که خداوند به او ارزانی داشته بود به جای آورد و از گذشته‌ی خویش توبه نمود و از خوشگذرانی و تن‌آسایی روی برگرفت و جامه‌ی تلاش و سخت‌کوشی را به تن کرد و تا واپسین لحظات زندگی نه تنها سست نشد، بلکه بر عزم و اراده‌اش استوارتر گردید»^(۳).

تاریخ‌نگار مسیحی نیز این مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«صلاح الدین برای خود زندگی سختی برگزید و بر پرهیزگاری و زهد خود که از قبل جزو صفات بارز وی بودند افزود، و از خوشگذرانی بازآمد و لذت‌های دنیا را کنار گذاشت و در تمام امور بر خود سخت گرفت تا برای دیگران اسوه و الگو باشد، او تمامی تلاش خویش را به کار گرفت تا دولتی اسلامی و مقتدر ایجاد کند که توان آن را داشته باشد که کفار و صلیبیان را به طور کلی از سرزمین‌های اسلامی براند، روزی چنین گفت: هنگامی که

(۱) - اسد الدین شیرکوه که سلطان نورالدین محمود او را برای تصرف مصر مأموریت داد.

(۲) - النوادر السلطانية ص ۳۱.

(۳) - النوادر السلطانية، ص ۳۲ - ۳۳.

خداوند مصر را به من داد حدس زدم که فلسطین نیز به من خواهد رسید، از آن زمان تنها هدف زندگی پیروزی و غلبه‌ی دین اسلام بر ادیان دیگر بود و با خداوند عهد نمود که تا آخرین لحظه‌ی زندگی با کفار بجنگند و در راه خدا جهاد نمایند»^(۱).

عشق جهاد و آرزوی شهادت

سلطان صلاح الدین شیفته‌ی جهاد بود و به آن اهمیت زیادی قایل می‌شد، جهاد عبادت و لذت زندگی و غذای روح و مایه‌ی آرامش روانش بود، قاضی بهاء الدین بن شداد می‌گوید:

«عشق جهاد تمام وجودش را فرا گرفته بود، بگونه‌ای که تنها از جهاد سخن می‌گفت و جز به تجهیزات و مردان جنگی به موضوعی دیگر نمی‌اندیشید، و تنها به کسی توجه می‌کرد که از جهاد سخن بگوید و به آن ترغیب نماید، به خاطر عشقی که به جهاد فی سبیل الله داشت اهل، اولاد، وطن و خانه‌اش را ترک کرده و از دنیا تنها به سایه‌ی خیمه‌ای در معرض باد و طوفان قرار داشت بسنده نمود... هرگاه شخصی می‌خواست خود را به وی نزدیک کند از جهاد سخن به میان می‌آورد و او را ترغیب می‌نمود... به جرأت می‌توان گفت که پس از آغاز جهاد حتی یک درهم در جایی دیگر جز جهاد و تجهیز لشکر هزینه نکرده است»^(۲).

این شداد عشق سلطان به جهاد و دلسوزی وی نسبت به اسلام را اینگونه توصیف می‌کند:

«در آن روز میان دو لشکر نبرد سختی جریان داشت و سلطان همچون مادری داغ‌دیده که فرزندش را از دست داده با اسبش بی‌قرار از گوشه‌ای به

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۱۸۶.

(۲) - النوادر السلطانیة: ص ۱۶ - ۱۷.

گوشه دیگر می‌تاخت و مردم را برای جهاد و مبارزه برمی‌انگیخت و خود نیز به تنهایی به صفوف دشمن حمله برد، و به تنهایی میان صفها می‌گشت و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود بانگ برمی‌آورد با «یا للاسلام!! یا للاسلام»^(۱).

«در جنگ «عکه» هرگز غذایی به دهان نبرد و تنها با چند لیوان نوشیدنی که پزشک توصیه کرده بود اکتفا نمود»^(۲).

«یکی از پزشکانش به من گفت که او آنقدر در امر جهاد منهک بود که از روز جمعه تا روز یکشنبه غذایی جز چند لقمه‌ی ناچیز تناول نکرد»^(۳).

جنگ سرنوشت‌ساز حطین

سرانجام پس از جنگ‌ها و درگیری‌های زیادی نبرد تاریخی و سرنوشت‌ساز حطین که به سقوط دولت صلیبی فلسطین انجامید در روز شنبه تاریخ ۱۴ ربیع الآخر سال ۵۸۳ هـ برابر با ۴ ژانویه سال ۱۱۸۷ م درگرفت و خداوند متعال در آن جنگ فتح مبین و آشکاری را نصیب مسلمانان گردانید و آنان را پیروز ساخت.

«لین پول» نتایج آن جنگ را اینگونه توضیح می‌دهد:

«فرماندهان برجسته و امرا و جنگجویان صلیبی و در رأس آن‌ها «جی دی لوسنیا» پادشاه بیت المقدس و برادرش «جاتیلان» و «پرنس رینودی شاتیون» حکمران کرک و «همغری» حکمران تنین و سرکردگان داویه و اسبتار و بسیاری دیگر از جنگجویان و فرماندهان صلیبی به اسارت درآمدند و مسلمانان توانستند که تمامی قهرمانان و سربازان سواره و پیاده صلیبی را

(۱) - مرجع سابق ص ۱۵۵.

(۲) - مأخذ قبل.

(۳) - مرجع سابق ص ۹۰.

به اسارت بگیرند، حتی یک سرباز مسلمان ۳۰ اسیر صلیبی را که خود آن‌ها را گرفته بود با خود می‌برد و به طناب خیمه‌اش می‌بست، اجساد کشتگان و اعضای قطع‌شده و صلیبی‌ها روی هم تلمبار و همانند سنگ و چوب بر یکدیگر انباشته شده بود، سرهای از تن جداشده‌ی صلیبیان همانند هندوانه در پالیز، در میدان نبرد پراکنده بود»^(۱).

«میدان نبرد سرنوشت‌ساز حطین که ۳۰۰۰۰ سرباز و جنگجوی معروف و شناخته‌شده صلیبی در آن به قتل رسیدند، یک سال بعد نیز توده‌های سفید استخوان که آنجا مانده بود، از دور نمایان بود و لاشه‌های تکه پاره‌ای که درندگان بجا گذاشته بودند، در گوشه و کنار میدان نبرد به چشم می‌خورد»^(۲).

غیرت دینی سلطان

تاریخ در کنار این فتح مبین با تجلیل و احترام این داستان را که حکایت از ایمان قوی و عمیق سلطان صلاح الدین و غیرت و حمیت افروخته دینی وی دارد، ثبت خواهد کرد، بگذاریم که تاریخ‌نگار انگلیسی این حکایت را برایمان باز گوید، حکایتی که قلب‌های مرده را زنده و از ایمان و یقین سرشار می‌سازد و غیرت نهفته‌ی هر مسلمانی را برمی‌انگیزد، او می‌گوید:

«سلطان دستور داد که خیمه‌اش را در میدان جنگ بر پا کنند و در پی آن اسیران را به حضور طلبد، پادشاه «جی دی لوسنیا» و «رینودی شایتون» حکمران کرک را آوردند، سلطان پادشاه را کنار خود نشاند و چون آثار تشنگی شدیدی بر او مشاهده نمود، لیوانی آب سرد به او داد، پادشاه نوشید و باقیمانده‌اش را به «رینودی شایتون» حکمران کرک داد، سلطان

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۱۸۷ - ۱۸۸.

(۲) - مرجع سابق ص ۱۸۹.

این عمل او را نپسندید و به مترجمش گفت که به پادشاه بگویند: تو او را آب داده‌ای من به او آب نداده‌ام، ما هرگاه به کسی نان و نمکی بدهیم معنایش این است که او را تأمین داده ایم، اما این مرد از خشم و عقوبت من نجات نخواهد یافت، این را گفت و بی‌درنگ از جا برخاست و به «رینودی شایتون» که از هنگام ورود به خیمه کماکان سر پا ایستاده بود نزدیک شد و به او گفت: من تاکنون دو بار نذر کرده‌ام که تو را بکشم، یک بار هنگامی که تصمیم گرفته بودی به حرمین شریفین (مکه و مدینه) حمله کنی، و دیگر بار هنگامی که بر کاروان حجاج تاختی و آن‌ها را غارت کردی و به خاک و خون کشیدی، و بدان که اکنون انتقام محمد ﷺ را از تو می‌گیرم و پاداش خیانت و بی‌حرمتی مقدسات و گستاخیات را کف دستت می‌گذارم، در پی این سخن شمشیرش را از نیام بیرون کشید و با آن ضربه‌ای محکم بر گردن «رینودی شایتون» نواخت و به نذر و عهد خویش وفا کرد^(۱)، و پس از آن نگاهبانان کارش را تمام کردند، هنگامی که پادشاه «جی دی لوسنیان» عاقبت هولناک دوستش را دید، ترس و وحشت وجودش را فرا گرفت و یقین کرد که او نیز به سرنوشت دوستش گرفتار می‌آید و در پی او خواهد رفت، سلطان به او دلداری داد و گفت: پادشاهان عادت ندارند که پادشاهان را بکشند، اما چون این مرد چندین بار پی در پی پیمان‌شکنی و خیانت کرده بود با او اینگونه رفتار کردم»^(۲).

^(۱) - قاضی ابن شداد می‌افزاید: هنگامی که «رینودی شایتون» به کاروان حاجیان حمله کرد، حجاج به او گفتند که از خدا بترسد و به پیمان و صلحی که با مسلمانان دارد پایبند باشد، اما او در جواب گفت: به محمدتان بگویند تا شما را از دست من نجات دهد، هنگامی که این خبر به اطلاع سلطان ﷺ رسید، نذر کرد که هرگاه بر او ظفر یابد او را با دست خود به قتل برساند، النوادر السلطانیة، ص ۱۲۷.

^(۲) - السلطان صلاح الدین، ص ۱۸۸.

ابن شداد می گوید:

«سلطان پرنس «ارناط» (رینودی شایتون) را احضا کرد و به او گفت: اکنون انتقام محمد ﷺ را می ستانم، و سپس او را به اسلام فرا خواند اما او نپذیرفت»^(۱) (و در پی آن او را کشت).

فتح بیت المقدس

پس از نبرد حطین لحظه‌ی مبارکی که سلطان سال‌ها برای رسیدن به آن لحظه شماری می کرد و در حسرت آن می سوخت فرا رسید، و آن فتح بیت المقدس بود، قاضی ابن شداد می گوید:

«سلطان ﷺ در باره قدس آن چنان غم و اندوه عظیمی در دل داشت که حتی کوه‌ها نیز تاب تحمل آن را نداشتند»^(۲).

سلطان در تاریخ ۲۷ رجب همان سال (۵۸۳ هـ) فاتحانه وارد بیت المقدس شد و بیت المقدس نخستین قبله مسلمانان، قبله‌ای که حضرت پیامبر ﷺ در شب اسراء در آنجا امام و پیشنمار پیامبران شد، پس از ۹۰ سال به دامان اسلام و مسلمین بازگشت، و از حسن اتفاق سلطان دقیقاً در همان تاریخی وارد بیت المقدس شد که حضرت پیامبر ﷺ به معراج مشرف شده بودند.

ابن شداد می گوید:

«فتح بیت المقدس فتح عظیمی بود و جمعیتی انبوه از علما و اهل حرفه و طریقه در آن حضور داشتند، زیرا هنگامی که مردم از فتوحات سلطان در شام و قصد وی برای فتح بیت المقدس اطلاع یافتند، همه

^(۱) - النوادر السلطانية ص ۶۴.

^(۲) - مرجع سابق، ص ۲۱۳.

علمای سرشناس از مصر و شام به او پیوستند، صداها به دعا و تهلیل و تکبیر بلند شد و آنجا خطبه خوانده شد و در روز نماز جمعه در بیت المقدس اقامه شد و صلیبی را که بر قبه مسجد الصخره نصب شده بود پایین آوردند، و خداوند اسلام را یاری نموده و پیروز گردانید»^(۱).

سلطان نورالدین زنگی رحمته به امید آزادی قدس با اهتمام فراوان برای بیت المقدس منبری گرانبها تهیه دیده و برای ساخت آن هزینه‌های سنگینی متحمل شده بود که اگر روزی بیت المقدس به مسلمانان بازگشت این منبر را آنجا نصب کند، سلطان صلاح الدین دستور داد که آن منبر را آوردند و آن را در مسجد الاقصی نصب نمود^(۲).

اخلاق

زیباست که حکایت اخلاق والای اسلامی و جوانمردی، بزرگمنشی و عفو سلطان را از تاریخ‌نگار مسیحی بشنویم، او می‌گوید:

«مروت، بلندهمتی و بزرگمنشی سلطان هیچگاه همانند روزی که مسلمانان کلیدهای بیت المقدس را به دست گرفتند، تجلی نیافت، عمال و سپاهیان امور شهر را به عهده گرفتند و مردم را از هرگونه تجاوز ستم و اخلاقلگری باز داشتند، به هیچ یک از صلیبیان اندک آزار و آسیبی نرسید، گارد سلطان تمامی خیابان‌ها و راه‌های خارجی شهر را زیر نظر داشتند، بر دروازه معروف شهر «باب داود» یکی از عاملان امین و مورد اطمینان، به کسانی که فدیة می‌پرداختند اجازه می‌داد تا از شهر خارج شوند»^(۳).

این تاریخ‌نگار در ادامه می‌نویسد: «عادل» برادر سلطان و بطریک «بالیان

(۱) - مرجع سابق، ص ۶۶.

(۲) - تاریخ ابی الفداء الحموی.

(۳) - سلطان صلاح الدین.

دی ابلین» هزاران نفر از اسیران را آزاد نمودند، و سپس می‌افزاید: «اندکی بعد صلاح الدین خطاب به فرماندهانش گفت: برادرم و بطریک «بالیان» هریک از جانب خود صدقه دادند و شماری از اسیران را آزاد نمودند، و اکنون من از جانب خود صدقه می‌کنم و در پی آن به جارچیان لشکر دستور داد تا در تمامی کوچه و خیابان‌ها جار بزنند که پیرمردان و افراد ناتوان که توان پرداخت فدیة ندارند آزاد هستند و هر جا می‌خواهند بروند، در پی این اعلام پیرمردان و افراد ناتوان به سوی درهای شهر حرکت کردند و از طلوع آفتاب تا غروب گروه گروه از شهر خارج می‌گشتند. آری، صلاح الدین اینگونه بر فقراء و مساکین که کسی توان شمار آنان را نداشت منت نهاد و آنان را معاف نمود».

کوتاه سخن این که سلطان صلاح الدین پس از این که قدس را از چنگال صلیبیان رها ساخت، برای عمران و آبادانی آن توجه و عنایت خاصی مبذول داشت که ما را به یاد اعمال و رفتار وحشیانه و جنایات هولناکی می‌اندازد که صلیبیان در سال ۱۰۹۹ م هنگام تصرف قدس مرتکب شدند، روزگاری که بازارها و خیابان‌های بیت المقدس از اجساد مسلمانان انباشته بود و آه و فغان و فریادهای گوش خراش مجروحانی که در حال جان‌کندن بودند همه جا را فرا گرفته بود و «گودجر» و «تانکرد» در آن خیابان‌ها قدم می‌زدند، روزگاری که مسلمانان بی‌گناه را به آتش انداختند و به بدترین وجه ممکن آنان را با انواع شکنجه‌های بی‌رحمانه آزار دادند، آنگاه بسیاری از مسلمانان به پشت بام و برج‌های قدس پناه بردند، اما صلیبیان ستم‌پیشه آن‌ها را آماج تیرهای خود قرار داده و بر زمین می‌انداختند، این کشتار وحشیانه‌ای که صلیبیان به راه انداختند کرامت و شرافت عالم مسیحی را به باد داد، ستم و تجاوز و جنایات فجیع و دردناکی که مرتکب شدند چهره این شهر پاک و مقدس را سیاه نمود، شهری که حضرت عیسی مسیح علیه السلام در آن درس

دوستی و مهربانی می‌داد و می‌گفت:

«خوشا به رحم‌کنندگان و مهربانان، کسانی که رحمت و برکات پروردگار برآنان فرود می‌آید».

صلیبیان هنگامی که این سرزمین پاک را به کشتارگاه مسلمانان مصیبت‌دیده و رنج‌کشیده تبدیل می‌کردند تعالیم و گفتار عیسی مسیح را به فراموشی سپرده بودند، آیا این مایه‌ی سعادت صلیبیان سنگدل نبود که سلطان صلاح الدین آن‌ها را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد؟ رحمت یکی از برترین صفات الهی و تاج و عظمت عدالت است، زیرا هر جا عدالت توانسته انسانی را به حق بکشد، رحمت نیز توان داشته است که او را نجات دهد و حفاظت نماید...

«اگر تاریخ از اعمال و افتخارات بزرگ سلطان صلاح الدین جز کیفیت بازپس‌گیری بیت المقدس موردی دیگر به یاد نمی‌داشت، همین یک مورد به تنهایی برای اثبات این مطلب کافی بود که سلطان صلاح الدین نه تنها در دوران خود و مروت و جوانمردی، شهامت، کرامت و بلندهمتی یگانه و بی‌نظیر بود، بلکه در تمامی اعصار و نسل‌های او یگانه و بی‌همتا بوده است»^(۱).

سیل بنیانکن صلیبی

پس از فتح بیت المقدس و شکست و ناکامی ذلت‌بار صلیبیان در حطین اروپا بار دیگر به پا خاست و با تمامی نیروها و همراهی پادشاهان، اسب‌سواران قهرمان و فرماندهان دلیرش همچون «قیصر» و «فریدریک» و «ریچارد» (قلب الاسد) و شاهان انگلیس، فرانسه، صقلیه، نسما، بوغندی و فلاندرز به شهری کوچک مثل شام حمله کردند، و تنها کسی که به مقابله با

(۱) - سلطان صلاح الدین، ص ۲۰۲ - ۲۰۵.

آن برخاست سلطان صلاح الدین و خویشاوندان و جمعی از خلفای وی بودند که از اسلام و مسلمین دفاع می‌کردند، و از جانب تمامی عالم اسلام به جهاد و مبارزه مشغول بودند.

صلح و پایان کار

سرانجام دو طرف که جنگ‌های خونین پنج‌ساله آن‌ها را از پای درآورده بود، سال ۱۱۹۲ م در «رمله» پیمان صلح را امضاء کردند و بیت المقدس و شهرها و دژهایی که مسلمانان فتح کرده بودند جز «عکه» که صلیبیان بر آن نفوذ و حکومت داشتند، همه در تصرف و تحت سیطره‌ی مسلمانان بود و صلاح الدین سلطان بلامنزاع و بی‌رقیب و صاحب امر و نهی تمامی شهرها بود، و کار بزرگی را که به عهده گرفته و به عبارتی دقیق‌تر کاری را که خداوند به او سپرده بود به انجام رسانید.

تاریخ‌نگار نصرانی در باره پیروزی سلطان صلاح الدین و پایان یافتن جنگ‌های شوم صلیبی می‌گوید:

«جنگ مقدس پایان یافت و شعله‌های جنگ‌هایی که ۵ سال متمادی به طول انجامید، فروکش کرد، مسلمانان قبل از فتح حطین در ژوئیه‌ی ۱۱۸۷ م در غرب رود روان اردن حتی یک وجب زمین نداشتند، اما در سپتامبر ۱۱۹۲ که در رمله پیمان صلح امضاء شد از «صور» گرفته تا «یافا» به استثنای قطعه‌ای کوچک کنار ساحل همه در دست مسلمانان بود، در پیمان صلح هرگز چیزی که موجب سرافکندگی سلطان باشد وجود نداشت، تردیدی نیست که بیشتر مناطقی که صلیبیان تصرف کرده بودند، در تصرف فرنگیان باقی ماند، اما با توجه به خسارات مالی و جانی فراوانی که آنان متحمل شده بودند، این نتیجه بسیار اندک و ناچیز بود.

با تحریکات بطریک روم سراسر عالم مسیحی سلاح برگرفت و به میدان

آمد، «قیصر» و نفریدریک» و شاهان انگلیسی، فرانسه، و صقلیه و «لیوپولد» حاکم نسما، «یوک» حاکم بوغندی، «کاونت» حاکم فلاندرز و شاه بیت المقدس و دیگر صلیبیان و جنگجویان زبده داویه و اسبتار در این زمینه از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و بسیار از شاهان، فرماندهان و امرای نصرانی جان باختند، آن‌ها امید داشتند که بیت المقدس را به چنگ آورند و دولت صلیبی قدس را که در آستانه‌ی فروپاشی بود از نابودی برهانند، آن‌ها آرزو داشتند که شجره‌ی رؤیاهای‌شان دوباره به ثمر بنشیند، اما نتیجه چه شد؟

قیصر «فریدریک» در این میان درگذشت شاهان فرنگ و فرانسه به کشورهای خود بازگشتند و عزیزترین دوستان و افراد و اشراف خود را در بیت المقدس به خاک سپردند، اما بازهم برای رسوایی آنان بیت المقدس به دست صلاح الدین ماند و تنها منطقه‌ای کوچک در ساحل «عکه» تحت تصرف و حکم صلیبیان بود».

«در جنگ سوم صلیبی عالم مسیحیت تمامی نیروهای خود را فرا خواند و علیه صلاح الدین بسیج نمود و بر او حمله کرد، اما صلاح الدین در برابر آن‌ها همچون سنگ سختی که کسی توان شکافتن آن را نداشت، مقاومت نمود، لشکریان سلطان گرچه در اثر تلاش‌های طاقت‌فرسا و خستگی‌های پی در پی و جنگ‌های متوالی که ماه‌ها و سال‌ها به طول انجامیده بود، خسته و ناتوان بودند، اما هرگز لب به شکایت نگشودند و هیچ یک از آنان از دستور سلطان مبنی بر حضور در نبرد و تقدیم جان در این راه هرگز سرپیچی نکردند، امکان دارد که والیانی که در وادی‌های دور دست نهر دجله به سر می‌بردند و تحت فرمان سلطان بودند، از درخواست‌های مکرر وی مبنی بر ارسال نیرو اندکی خسته و ملول شده باشند، اما به هر حال آنان نیز با اخلاص و حماس کامل با سپاهیان خویش به سلطان پیوستند، سپاه موصل در جنگ اخیر که در «ارسوف» اتفاق افتاد با شجاعتی نادر جنگیدند

و حماسه‌ای بی‌نظیر آفریدند و سلطان در تمامی جنگ‌ها به سپاه مصر و عراق اطمینان داشت، و هرگاه سلطان نیاز پیدا می‌کرد به کمک و یاری وی می‌شتافتند، همچنین لشکرهای شمال و مرکزی شام دائماً از وی پشتیبانی می‌کردند، اعراب، مصری‌ها، کردها و ترک‌ها همه خادمان گوش به فرمان سلطان بودند، و عملاً نیز همانند خادمان هرگاه سلطان آنان را فرا می‌خواند بی‌درنگ حاضر می‌شدند، سلطان توانسته بود که با توجه به اختلافات رنگ و نژاد و خصومات و درگیری‌های قومی که میان آنان وجود داشت، آنان را یکجا گردهم آورد، و اکنون گویا همه جسد واحدی بودند و همگی به یک سپاه نسبت داشتند».

«بدون تردید سلطان در جمع‌نمودن این لشکرها تحت لواء و فرماندهی واحدی یک یا دو بار با مشکلاتی مواجه بوده است، و در برخی موارد در طبایع آنان اختلافات عمیقی نیز مشاهده کرده است، تمرد لشکر در «یافا» یکی از این موارد حساس می‌باشد، اما با این وجود تمامی آن لشکرها که به عناصر و نژادهای گوناگونی نسبت داشتند تا پاییز ۱۱۹۲ م تحت فرمان سلطان باقی ماندند، و از همان ابتداء که سلطان برای اولین بار در سال ۱۱۸۷ م آنان را به مبارزه فرا خواند تا پایان کار تحت فرماندهی سلطان به جهاد و مبارزه پرداختند و با وجود این که در میان آنان فرماندهان مقتدری بود که با توجه به اخلاص و توان رزمی و استقامت و پایداری می‌توانستند که قدرت‌های بیگانه را هرچند از فرماندهی نیرومند و توان رزمی بالا و تاکتیک‌های دفاعی پیشرفته‌ای برخوردار باشند، شکست دهند، اما بازهم در تمامی این مدت نه ولایتی علیه سلطان قیام و کودتا کرد و نه فرمانده و عاملی از حکم او سر پیچید، مگر موردی جزئی که یکی از نزدیکان سلطان از او کناره گرفت و البته این مسأله نیز بعداً حل و فصل شد، و این امر قبل از هرچیزی گویای نفوذ و بیم عجیب سلطان می‌باشد که توأم با محبت و

احترام وی در قلوب رعیت جای گرفته بود، سلطان حتی پس از پایان یافتن مشکلات و سختی‌هایی که جنگ‌های متوالی در پی داشت، یگانه فرمانروایی بود که از کوه‌های کردستان گرفته تا صحرای نوبه تحت حکم و فرمان او قرار داشت، و فرمانروایان بسیاری از قبیل شاه کردستان و «کانلین» حاکم ارمنیه و سلطان قونیه و قیصر قسطنطنیه همگی از پشت مرزها آرزو می‌کردند که سلطان صلاح الدین آن‌ها را از هم‌پیمانان و متحدان خود بداند، اما سلطان هرگز طوق منت آنان را به گردن نیانداخت و به تنهایی و بدون کمک آنان دشمنان خود را تار و مار کرد و آنان تنها برای تبریک‌گفتن به سلطان به مناسب پیروزی‌های که او به تنهایی به دست آورده بود نزد وی آمدند».

در باره‌ی هیچ یک از فرماندهانی که سلطان از آن‌ها مشورت می‌گرفت نمی‌توان گفت که او بر سلطان و روند تصمیم‌گیری وی تأثیر مستقیم داشته است، مگر موردی که اواخر عمر در مجلسی که برای مشورت و تصمیم‌گیری در باره جنگ تشکیل داده بود، پیش آمد که رأی نادرست برادرش عادل بر رأی صائب و درست او غاصب شد، آنگونه که در «صور» و «عکه» اتفاق افتاد، اما هیچکس نمی‌تواند ثابت کند که رأی یکی از اعضای مجلس بر سلطان از آراء دیگران تأثیر بیشتری داشته است، برادران، فرزندان، برادرزادگان، همکاران قدیمی و عمال جدید سلطان، قاضیان باهوش، وزرای دلسوز، معتمدین وفادار، واعظان و علمای بزرگ همگی بر امر جهاد موافق و متفق القول بودند، و عملاً نیز در جهاد و مبارزه علیه دشمنان شرکت نموده و در خیرخواهی و پشتیبانی مولا و رهبر خویش حسب توان خود از هیچ کوششی دریغ نکردند، آیا مگر میان آنان کسی یافت می‌شد که امیر و مولای خود (صلاح الدین) را فراموش کند؟!.

«در آن موقعیت خطرناک و وضعیت نابسامان و بحرانی که فکر و خیال

انسان را آشفته و روح و روان را آزرده می‌کرد تنها یک قلب تپنده وجود داشت که بر قلب‌های دیگر غالب بود، و تنها یک اراده‌ی قوی وجود داشت که اراده‌های دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. آری، آن یگانه قلب بیدار و اراده‌ی آهنین، قلب و اراده‌ی سلطان صلاح الدین بود»^(۱).

درگذشت سلطان

پس از این که سلطان مسئولیت مقدس خود را به نحو احسن به انجام رسانید و عالم اسلام را از خطر صلیبیان مصون ساخت، خداوند این فرزند رشید اسلام را در ۲۷ صفر سال ۵۸۹ هـ در حالی که ۵۷ سال عمر داشت به سوی خود فرا خواند^(۲).

قاضی ابن شداد در باره درگذشت سلطان می‌گوید:

«شب چهارشنبه ۲۷ صفر که دوازده روز از بیماری سلطان می‌گذشت، بیماری او شدت گرفت و بسیار ضعیف شد و از ابتدای شب علایم موت پدیدار بود، زنها تجمع کردند، من و قاضی فاضل و ابن الزکی فراخوانده شدیم، ملک افضل نیز آمد و به ما دستور داد تا نزد سلطان بمانیم، اما قاضی فاضل رأی او را نپذیرفت، زیرا مردم هر شب در دوازده قلعه منتظر ما می‌ماندند، قاضی فاضل از آن بیم داشت که اگر در قلعه بمانیم در شهر شایعه می‌گردد که سلطان درگذشته است و چه بسا هرج و مرج و ناامنی به وجود آید، قاضی فاضل مصلحت را بر این دید که ما از قلعه فرود آییم و شیخ ابوجعفر امام «کلاسه» را که مردی صالح بود فرا خواند تا شب در قلعه بماند، تا در لحظات اخیر نزد سلطان باشد و از تجمع زنان جلوگیری کند و سلطان را به شهادتین و یاد الله تلقین دهد، شیخ ابوجعفر را فرا خواندند و

(۱) - السلطان صلاح الدین، ص ۳۱۱ - ۳۱۲.

(۲) - علامه ابن کثیر تاریخ ولادت سلطان را سال ۵۳۲ هـ ذکر کرده است.

ما نیز در حالی که هریک از ما آرزو داشت که به جای سلطان باشد از قلعه فرود آمدیم، سلطان رحمته در آن شب در حال احتضار و در آستانه سفر آخرت قرار داشت و شیخ ابو جعفر نزد او قرآن می خواند و او را به یاد خداوند تلقین می نمود، سلطان از شب نهم در حالت بی هوشی به سر می برد و تنها لحظاتی اندک به هوش می آمد...

«شیخ ابو جعفر برایم حکایت نمود که هنگامی که او به آیهی ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ [التوبة: ۱۲۹] رسید، سلطان تبسم نمود و چهره اش شاداب گشت و جان به جان آفرین تسلیم نمود».

«سلطان رحمته صبح روز چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۵۸۹ هـ از این دنیا رحلت نمود».

«روز بسیار سختی بود که عالم اسلام پس از آن که خلفای راشدین را از دست داده بود، تا آن هنگام چنان مصیبتی به خود ندیده بود، در آن روز قلعه و شهر بلکه دنیا را چنان وحشتی فرا گرفته بود که فقط خدا می داند، به خدا سوگند! من از بسیاری مردم شنیدم که آرزو می کردند که کاش به جای سلطان آن ها می مردند، تا آن هنگام فکر می کردم که این سخن از نوعی اغراق و ادعا بیش نیست، اما در آن روز به یقین دانستم که اگر به جای او فدیهای می پذیرفتند بسیاری از مردم و حتی شخص من آماده بودیم که به جای سلطان خود را فدا کنیم»^(۱).

قاضی ابن شداد می افزاید:

«سلطان پس از خود اضافه بر ۴۷ درهم ناصری و یک گرم طلا چیزی دیگر از قبیل ملک، خانه، زمین، باغ و مرزعه و یا چیزی دیگر به جا

(۱) - النوادر السلطانية، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

نگذاشت»^(۱).

«تمام هزینه تجهیز و تکفین سلطان حتی پول کاهی که از آن کاهگل درست کردند و کفنی وی به قرض گرفته شده بود که قاضی فاضل آن را از جای حلالی تهیه کرده بود»^(۲).

سلطان پارسا

قاضی ابن شداد از سیره، اخلاق، عادات و ویژگی‌های سلطان اینگونه سخن می‌گوید:

«سلطان رحمته دارای اعتقاد صحیح و همیشه در یاد الله بود، او عقیده‌اش را با دلیل و تحقیق و مباحثه از مشایخ اهل علم و فقهای بزرگ اخذ کرده بود».

«سلطان رحمته بر نماز با جماعت بسیار مواظبت و پایبندی می‌نمود، حتی روزی اظهار داشت که چندین سال است که بدون جماعت نماز نخوانده است، حتی در ایام بیماری که توان رفتن به مسجد را نداشت، امام را فرا می‌خواند و با زحمت فراوان پشت امام به نماز می‌ایستاد و نمازش را با جماعت می‌خواند، و هرگز سنن رواتب را ترک نمی‌کرد، شب‌ها بیدار می‌شد و نماز شب (تهجد) می‌گزارد، و اگر شب موفق به نماز تهجد نمی‌شد بنا بر مذهب امام شافعی قبل از تمام فجر به جای تهجد چندین رکعت نماز می‌خواند، حتی در بیماری آخر که به مرگ وی انجامید ایشان را دیدم که ایستاده نماز می‌گزارد و علاوه از سه روزی که بی‌هوش بود، هرگز نماز را ترک نکرد».

سلطان رحمته در طول عمر خویش سرمایه‌ای که زکات بر آن واجب گردد،

(۱) - مرجع سابق، ص ۶.

(۲) - مرجع سابق، ص ۲۵۱.

ذخیره نمود و هر مالی که به او می‌رسید در راه خدا صدقه می‌کرد» (و حتی آنگونه که از ابن شداد نقل کردیم ایشان پس از خود هیچ ملک و سرمایه‌ای به جا نگذاشتند).

«بر اثر بیماری‌های متعدد سلطان در ماه رمضان روزه‌ی چندین روز از ایشان فوت شده بود و قاضی فاضل مسئولیت یادداشت این روزها را به عهده داشت و با وجود این که روزه با طبیعت وی سازگار نبود، اما خداوند متعال به او چنان توفیق و نیرویی عنایت فرمود که روزه‌های فوت‌شده را قضا آورد، و چون که قاضی فاضل حضور نداشت من به جای او روزهایی را که سلطان روزه می‌گرفتند یادداشت می‌نمودم، طیب او را در این مورد سرزنش می‌کرد، اما سلطان به توصیه‌های او گوش نمی‌داد و می‌گفت: من نمی‌دانم که در آینده چه خواهد شد (زنده می‌مانم یا خیر) گویا به او الهام شده بود که باید به سرای جاویدان و لقاء پروردگار بشتابد».

«سلطان رحمته از دیرباز قصد حج را داشت و در سال آخر که به لقاءالله پیوست برای حج تصمیم قطعی گرفته بود و دستور داد که برای حج آماده باشند و چیزی دیگر برای حرکت نمانده بود، اما به دلایلی چون ضیق وقت و تهی‌دستی حج را برای سال آینده موکول نمود، اما تقدیر و خواست الهی چیزی دیگر بود».

«سلطان رحمته به استماع قرانکریم علاقه‌ی وافری داشت، و به نگاهبانانی که شب نگاهبانی برج را بر عهده داشتند دستور می‌داد که چندین جزء از قرآن تلاوت کنند و ایشان گوش می‌کرد، سلطان رحمته فروتن و نرم‌دل بود و هنگام شنیدن آیات قرآن بی‌اختیار اشک از چشمانش سرازیر می‌شد و در بیشتر اوقات قلبش خاشع و چشم‌هایش اشکبار بود».

«سلطان رحمته به شنیدن حدیث شوق و رغبت شدیدی داشت، و هرگاه از شیخی که حدیث روایت می‌کرد سراغی می‌یافت، اگر آن شیخ از کسانی بود

که از حضور نزد سلطان ابایی نداشت او را به حضور می‌طلبید و از او حدیث می‌شنید و حدیث را به سمع اولاد و ممالیک خویش می‌رسانید، و هنگام سماع و حدیث به خاطر احترام حدیث به مردم دستور می‌داد که بنشینند، و اگر آن شیخ از حضور به دربار سلاطین و امرا پرهیز می‌کرد سلطان رحمته شخصاً نزد وی می‌رفت و از او حدیث می‌شنید، سلطان رحمته دوست داشت که خود حدیث بخواند، در اوقات خلوت و فراغت مرا می‌طلبید و کتاب حدیثی نیز می‌آورد و می‌خواند، و هرگاه به حدیثی می‌رسید که عبرتی دربر داشت قلبش نرم می‌گشت و اشک از چشمانش جاری می‌شد».

«سلطان رحمته به شعایر و مقدسات دینی بسیار تعظیم می‌نمود، به ملک ظاهر حاکم حلب دستور داد که جوانی را که سهروردی نام داشت و ملحد و معاند شریعت بود، اعدام کند».

«سلطان رحمته به خداوند حسن ظن و امیدواری و بسیار اعتماد داشت و همیشه به دربار خداوند انابت و رجوع می‌کرد، در این مورد حکایتی از او بیاد دارم که اکنون آن را باز می‌گویم:

«فرنگیان در «بیت نوبه» با فاصله چند مرحله از قدس شریف خیمه زده بودند، سلطان رحمته در قدس بود و پیش قراولانی را فرستاده بود که تحرکات فرنگیان را زیر نظر بگیرند و به وی گزارش دهند، آنان خبر دادند که صلیبیان قصد محاصره و تصرف قدس را دارند، بیم و هراس همه جا را فرا گرفته بود، سلطان رحمته امرا و فرماندهان را به حضور طلبید و آنان را از خطری که مسلمانان را تهدید می‌کرد آگاه نمود و در باره ماندن در قدس از آنان مشورت خواست، همه با اصرار گرفتند که مصلحت نیست که سلطان در شهر بماند، زیرا این نوعی به مخاطره‌انداختن اسلام است، و همه اعلام آمادگی نمودند که حاضرند در شهر بمانند، و مشورت دادند که سلطان با

جمعی از لشکر همانند موردی که در «عکه» پیش آمده بود، لشکر دشمن را تحت نظر داشته باشند و شهر را حفاظت نموده و از آن دفاع کنند، مجلس مشورت با موافقت بر این امر خاتمه یافت، اما سلطان بسیار اصرار داشت که خود آنجا بماند، زیرا می دانست که با عدم حضور او کسی برای ماندن آماده نخواهد شد، و چون فرماندهان به خانه هایشان برگشتند، شخصی از آنان خبر آورد که آنان فقط در صورتی خواهند ماند که برادر سلطان ملک عادل و یا یکی از فرزندان سلطان با آنان باشد و فرماندهایی آنان را به عهده گیرد، سلطان از این سخن متوجه شد که آنان قصد ماندن ندارند و بدین جهت بسیار اندوهگین شد و سخت به فکر فرو رفت.»

«آن شب تا نزدیکی صبح من در کنار سلطان رحمته ماندم، شب جمعه بود، در آن شب زمستانی و سرد من و سلطان رحمته تنها به ترتیب امور مشغول بودیم، ایشان به نوعی یبوست مبتلا بود، دلم برایش به رحم آمد و می ترسیدم که بیماری او بر او غلبه کند، از این رو به ایشان پیشنهاد کردم که اندکی استراحت کند، سلطان رحمته به من گفت شاید که خودت را خواب گرفته و سپس برخاست، من هم به طرف خانه ام راه افتادم، همین که به منزل رسیدم و خواستم اندکی بخوابم مؤذن اذان گفت و سپیده دمید، من غالباً نماز صبح را با سلطان رحمته می خواندم، نزد او برگشتم دیدم که وضو می گیرد، چون مرا دید گفت: لحظه ای هم خواب نرفتم گفتم: این را می دانستم، گفت: از کجا فهمیدی؟! گفتم: چون خودم هم نخوابیدم، برای خواب که وقتی باقی نماند، نماز خواندیم و سپس مشغول شدیم، من گفتم: راه حلی به ذهنم خطور کرد و گمان می کنم که این شاء الله مفید واقع شود، گفت: چه راه حلی؟ گفتم: رجوع و توجه به طرف خداوند در حل این مشکل باید به خداوند امیدوار بود، گفت: چکار بکنیم؟ گفتم: امروز جمعه است سرورم صبح غسل کند و همانند عادت خویش در مسجد الاقصی جایی

که حضرت پیامبر ﷺ از آنجا به معراج برده شد نماز بخواند و مخفیانه مقداری مال صدقه کند و در میان اذان و اقامه دو رکعت نماز بخواند و در سجده برای حل این معضل دعا کند، در این باره حدیثی صحیح وجود دارد که دعا در این وقت پذیرفته می‌شود، و در دل اینگونه دعا پروردگار را اسباب مادی من از نصرت دین تو عاجز مانده است، جز توجه و چنگ‌زدن به ریسمان تو و امیدواربودن به فضل و رحمتت راهی دیگر باقی نمانده است. پروردگارا! تو برای من کافی هستی و تو بهترین وکیل و کارساز من هستی، خداوند با عظمت‌تر از این است که تو را ناامید بگرداند.

سلطان ﷺ بر مشورت من عمل نمود، حسب عادت هنگام نماز من کنار ایشان ایستاده بودم، ایشان میان اذان و اقامه دو رکعت نماز خواند و در سجده دیدم که اشک‌هایش بر سجاده می‌چکید، البته نمی‌دانستم که چه می‌گوید، هنوز آفتاب غروب نکرده بود که پیامی از «عزالدین جردیک» که فرماندهی شده‌اند و لشکریانشان امروز به صحرا رفتند و تا ظهر آنجا ماندند و سپس به خیمه‌های‌شان باز گشتند، و صبح شنبه پیامی دیگر با مضمونی مشابه رسید و هنوز ظهر نشده بود که جاسوسی خبر آورد که آن‌ها دچار اختلاف و تفرقه شده‌اند، و چون سپیده‌ی روز دوشنبه طلوع کرد مژده رسید که فرنگیان کوچ کرده و به رمله باز گشته‌اند»^(۱).

مکارم اخلاق

سلطان ﷺ در کنار زهد پرهیزکاری و پاکدلی‌اش به صفات حسنه و اخلاق پسندیده‌ای همچون عدل، عفو و بخشش، جود و سخا، بردباری، مروت، صبر، قاطعیت، پایمردی و استقامت و غیره منصف بود، قاضی ابن

(۱) - النوادر السلطانیة ص ۶ - ۱۰.

شدداد می‌گوید:

«سلطان در روزهای دوشنبه و پنجشنبه در مجلسی که فقهاء، علما و قضات حضور می‌یافتند و برای دادبخشی و دادرسی به دادخواهی و شکایات مردم می‌نشستند، در آن دو روز در به روی همه گشوده بود و همه مردم اعم از کوچک و بزرگ پیرزنان فرتوت و پیرمردان سالخورده، امکان حضور و دادخواهی داشتند، علاوه بر این که هیچگاه در به روی مظلومان و ستمدیدگان بسته بندو و هر لحظه که مراجعه می‌کردند به آنان رسیدگی می‌شد، اما سلطان به دادرسی در این دو روز چنان پایبند بود که نه در حضر آن را ترک می‌نمود و نه در سفر، و هرگز ستمدیده، شاکی، مدعی و طالب حقی را از خود نراند، و با این وجود همیشه در ذکر و تلاوت قرآن مشغول بود و بر آن مواظبت می‌کرد، هرگاه شخصی به او شکایت می‌کرد با او می‌ایستاد به در دل و حکایت ستمی که بر او روا داشته شده گوش فرا می‌داد و به آن رسیدگی می‌نمود، من خود شاهد بودم که روزی مردی از اهل دمشق به نام «ابن زهیر» از «تقی الدین» برادرزاده سلطان نزد وی شکایت نمود، با این که «تقی الدین» نزد سلطان بسیار محبوب بود و منزلتی ویژه داشت، سلطان او را به دادگاه احضار نمود، و در برابر حق به مقام و منزلت او هیچ اعتنایی نکرد»^(۱).

سلطان رحمته بردباری و حلم عجیبی داشت، تاریخ‌نگاران از نیروی تحمل و برداشت و شدت بردباری و صبر سلطان بر ناملایمات و احسان به کسانی که به وی بد کرده‌اند حکایاتی نقل نموده‌اند که اگر از مردم عادی نیز حکایت می‌شد جای بسی تعجب و شگفتی بود، چه رسد به پادشاهی مقتدر و سلطانی قدرتمند!! روزی سلطان رحمته آب آشامیدنی طلب نمود، اما در آوردن

(۱) - النوادر السلطانية، ص ۱۱.

آب تأخیر کردند، دوباره خواسته‌اش را تکرار نمود و حتی تا ۵ مرتبه آب طلب نمود، اما بازهم از آب خبری نبود، آخر الامر سلطان رحمته گفت: برادران من دارم از تشنگی می‌میرم، آنگاه آب آوردند و سلطان نوشید و هیچ کسی را هم ملامت ننمود، یک مرتبه پس از بیماری طولانی به حمام رفت تا استحمام کند، اما آب حمام بسیار داغ بود، آب سرد طلب نمود، خادم آب آورد و ظرف بزرگی پر از آب و در دست خادم بود بر سر سلطان افتاد و تنها با لطف خداوند بود که از مرگ نجات یافت، اما سلطان بیش از این چیزی نگفت که هرگاه قصد کشتن مرا داشتید مرا هم خبر کنید! خادم از ایشان معذرت خواست و سلطان رحمته نیز دیگر حرفی نزد، قاضی «ابن شداد» درباره‌ی گذشت سلطان از امراء و سعه صدر و بردباری وی حکایات زیادی نقل کرده است»^(۱).

قاضی «بهاء‌الدین» در باره عفو و حلم سلطان و گذشت از سربازان و همراهانش داستان‌های متعددی ثبت کرده است^(۲).

بخشش و سخاوت سلطان رحمته به قدری بود که آنگونه که ابن شداد می‌گوید، بسا چندین ایالت و اقلیم را یکجا بخشش می‌کرد، پس از فتح «آمد» «ابن قره ارسلان» از سلطان رحمته خواست که «آمد» را به او ببخشد، و سلطان نیز چنین کرد، من خود دیدم که در قدس شریف دسته‌هایی نزد وی گرد آمده بودند، سلطان رحمته قصد داشت به سوی دمشق حرکت کند، در آن هنگام در خزانه چیزی وجود نداشت که به آن دسته‌ها بدهد، من در این باره با ایشان صحبت کردم، ایشان برخی از وسایل بیت المال را فروختند و قیمتش را بر آنان تقسیم نمود و حتی یک درهم نیز از آن باقی نماند،

(۱) - نکا: النوادر السلطانیة و کتاب‌هایی که در باره سیره نگاشته شده است.

(۲) - النوادر السلطانیة، ص ۲۱ - ۲۴.

مسئولان بیت المال و خزانه‌داران چیزهایی را برای حالات اضطراری و مصایب و مشکلات غیر مترقبه پنهان می‌کردند، زیرا می‌دانستند که اگر سلطان آن‌ها را ببیند حتماً آن‌ها را خرج می‌کند، روزی از وی شنیدم که در میان سخنانش چنین گفت: شاید میان مردم افرادی باشند که طلا و خاک در نظرشان یکسان باشد، گمان می‌کنم منظورش از این سخن خود وی بود^(۱).

این شداد در جایی دیگر می‌گوید:

«سلطان رحمته بسیار مروت و حیا داشت، بخشنده و سخاوتمند و با میهمانان گشاده‌رو بود، اگر کسی نزدش می‌آمد، گرچه کافر هم می‌بود به او احترام و اکرام می‌کرد، من دیدم که شاه «صیدا» در «الناصره» نزد سلطان آمد و ایشان وی را احترام و اکرام کرد، و با وی غذا خورد و با این حال بسیاری از محاسن و ویژگی‌های اسلام را برایش برشمرد و او را به اسلام دعوت داد».

سلطان رحمته روح بلند و بخشنده‌ای داشت و نرم‌دل و مهربان بود، با مظلومان و ستم‌دیدگان غمخواری و همدردی می‌کرد و برای رفع مشکلاتشان می‌کوشید، حکایتی که ابن شداد نقل نموده گویای این مطلب و مؤید آن است او می‌گوید:

«روزی من در مصاف با فرنگیان هم‌کاب سلطان بودم، یکی از پیشتازان سپاه‌زنی رنگ‌پریده و بیمناک را نزد سلطان آورد که بسیار می‌گریست و دست‌های گره خورده خود را بر سینه می‌کوفت، پیشتاز لشکر گفت: این زن از نزد فرنگیان به سوی ما آمد و درخواست نمود که او را نزد شما بیاوریم و اکنون او را آورده ایم، سلطان رحمته به مترجمش گفت: از او بپرسد که چه

(۱) - النوادر ص، ۱۳ - ۱۴.

کاری دارد؟ زن گفت: دیشب راهزنان به خیمه‌ام حمله کردند و دختر بچه‌ام را دزدیدند، دیشب را تا صبح به گریه و زاری پرداخته‌ام، شاهان فرنگ به من گفتند: سلطان بسیار رحم‌دل و مهربان است تو را نزد او می‌فرستیم، نزد سلطان برو و دختر بچه‌ات را از او طلب کن، بدینگونه مرا نزد شما فرستادند و من از شما می‌خواهم که دختر بچه‌ام را به من بازگردانید، دل سلطان به حال آن زن سوخت و اشک از چشمانش سرازیر شد و مروتش به جوش آمد، مأموری به بازار فرستاد تا از دخترک پرس و جو کند و هرکسی او را خریده باشد قیمت دخترک را به او باز دهد و دخترک را بیاورد، دیری نگذشت که مأمور در حالی که دخترک را بر شانه‌هایش نشانده بود آمد، همین که چشم زن به دخترک افتاد خود را بر زمین انداخت و چهره‌اش را به خاک مالید و مردم نیز از ستمی که به او روا داشته شده بود، می‌گریستند، زن نگاهش را به آسمان بلند کرده بود، نمی‌دانیم که چه می‌گفت: سپس دخترکش را به او سپردند و او را به لشکرگاه فرنگیان رسانیدند»^(۱).

ابن شداد می‌گوید:

«هرگاه یتیمی نزد سلطان آورده می‌شد بر او ترحم می‌نمود، و از وی دلجویی می‌کرد و به او بخششی می‌داد و مصیبت و اندوهیش را سبک می‌کرد، و اگر یتیم سرپرستی قابل اعتماد داشت او را به سرپرستش می‌سپرد تا او را سرپرستی و کفالت کند و در تربیتش بکوشد، و هرگاه پیرمردی سالخورده را می‌دید بر او ترحم می‌نمود و به او عطایی می‌داد و مورد لطف و احسانش قرار می‌داد»^(۲).

(۱) - النوادر، ص ۲۶.

(۲) - النوادر، ص ۲۸.

مردانگی و سوارکاری

آنچه قاضی بهاء‌الدین از سلطان رحمته نقل می‌کند از صبر و استقامت وی در برابر سختی‌ها و مشکلات حکایت دارد، او می‌گوید:

«در «عکه» بسیار بیمار بود و بدنش از کمر گرفته تا زانو یکدست و به گونه‌ای دانه و آبله شده بود که نمی‌توانست راست بنشیند و در خیمه به یک پهلو تکیه زده بود، و بدین جهت نمی‌گذاشت که سفره غذا را جلوی پهن کنند و دستور می‌داد که آن را میان مردم تقسیم کنند، اما با این وصف بازهم در جنگ بود و نزدیک دشمن خیمه زده بود و خود دسته‌های میمنه و میسره و میانی سپاه را برای جنگ ترتیب می‌داد و از سپیده‌ی صبح تا غروب بر پشت اسب سوار می‌شد و میان صف‌ها می‌گشت و بر شدت درد و سوزش آبله‌ها استقامت و صبر می‌نمود و من از او بسیار شگفت‌زده بودم و چون اظهار تعجب می‌کردم، می‌گفت: هرگاه بر اسب سوار می‌شوم دیگر درد احساس نمی‌کنم تا این که دوباره از اسب پایین بیایم، و این عنایتی است از جانب پروردگار»^(۱).

در معرکه‌ای دیگر با وجود بیماری تا غروب آفتاب بر دشمن تاخت و چون شب شد برای او خیمه‌ای برپا شد، قاضی ابن شداد می‌گوید:

«آن شب باهم بودیم، من و پزشک سلطان به تیمارداری و پرستاری وی پرداختم و او را سرگرم می‌کردیم، سلطان اندکی به خواب می‌رفت و دوباره از خواب می‌پرید، تا این که صبح دمید و بوق نواخته شد، سلطان و در پی ایشان تمامی لشکر بر اسب‌ها سوار شدند و به مصاف دشمن رفتند، دشمن به خیمه‌های خود در کناره غربی نهر عقب‌نشینی کرد، مسلمانان آنان را به تنگنای سختی گرفتار کردند و سلطان رحمته در آن روز تمامی فرزندان را

(۱) - مرجع سابق، ص ۱۸.

که حضور داشتند به خط مقدم فرستاد، و تمامی کسانی را که نزدش بودند می‌فرستاد تا این که کسی جز من و پزشک باقی نماند، سلطان رحمته با بیماری خود و تمامی لشکر تا غروب در برابر دشمن ایستادگی کردند و شب نیز به آن‌ها دستور داد در حالت آمده‌باش شب بگذرانند و ما نیز به جای دیشبی خود بازگشتیم»^(۱).

سلطان رحمته رادمردی شجاع بود که در شجاعت و دلیری و شهامت ضرب‌المثل و زبانزد خاص و عام بود، قاضی ابن شداد در این باره می‌گوید:

«سلطان رحمته حتماً روزی یک یا دو بار نزدیکی اردوگاه دشمن گشت می‌زد و هرگاه جنگ شدت می‌یافت میان صفاها می‌گشت و از میمنه تا میسره می‌رفت و دسته‌های سپاهیان را ترتیب می‌داد، و به آن‌ها دستور پیشروی می‌داد و آنان را در مواضع حساس و استراتژیک مستقر می‌ساخت و خود به دشمن نزدیک می‌شد و با آنان سخن می‌گفت، روزی به وی گفتم که شما در هر موقعیتی به استماع احادیث پرداخته‌اید، مگر هنگام جنگ، و اگر سرورم اینجا نیز چنین اجازه‌ای بدهند بسیار خوب است سلطان رحمته اجازه دادند و کتاب حدیثی آورده شد و دو جزء از آن هنگام جنگ و میان صفاها قرائت و استماع گردید و ما بر پشت اسب‌ها سوار بودیم، اندکی می‌رفتیم و لحظه‌ای می‌ایستادیم»^(۲). و «هیچگاه ندیده‌ام که سلطان رحمته از کثرت نیروهای دشمنان هراسی به دل راه دهد»^(۳) (و در بسیاری از جنگ‌ها با دشمنی که آمارش بالغ بر ۵۰۰ یا ۶۰۰ هزار نفر بوده به جنگ پرداخته و خداوند او را بر آنان پیروز گردانیده، و توانسته است که بسیاری از آن را

(۱) - نوادر، ص ۱۹ - ۲۰.

(۲) - النوادر، ص ۱۶۵.

(۳) - مرجع سابق، ص ۱۵.

هلاک کند و بسیاری دیگر را به اسارت بگیرد».

«در شبی ۷۰ و اندکی کشتی از دشمن در بندر عکه لنگر انداخت و من آن‌ها را از عصر تا مغرب شمردم، و این امر از قوت نفس سلطان چیزی نکاست، بلکه باری مبارزه و مقابله با آن مصمم‌تر گردید»^(۱).

«مسلمانان در جنگ شدید و سرنوشت‌ساز «عکه» شکست خوردند و پرچم‌ها به زمین افتاد، اما سلطان با افرادی اندک استوار ماندند و آخر کار به تپه‌ای پناه بردند، و سربازانی را که متفرق شده بودند جمع نموده و آنان را توبیخ و سرزنش نمود و برای حمله‌ای مجدد آماده ساخت، و سرانجام مسلمانان پیروز گشتند و ۷۰۰۰ نفر از دشمن را به هلاکت رسانید و سلطان رحمته با وجود سپاه انبوه و مجهز دشمن تا آخر در برابر آنان استقامت نمود»^(۲).

قاضی ابن شداد از سلطان رحمته گفتاری نقل می‌کند که بر علو همت و اراده قوی و عزم آهنین و غیرت دینی سلطان دلالت دارد، او می‌گوید: روزی سلطان به من گفت: نمی‌خواهی که آرزوی قلبی‌ام را برایت بیان کنم؟ هرگاه خداوند فتح باقیمانده ساحل را برایم میسر کند، قصد دارم که شهرها را تقسیم نموده و توصیه‌های لازم را بکنم و خداحافظی کنم و بر پشت دریا سوار شوم و برای جهاد به جزیره‌ها و سرزمین‌ها دور دست بروم تا این که کافری بر روی زمین باقی نماند یا این که در این راه بمیرم»^(۳).

علم و فضل سلطان

سلطان رحمته عالم، فاضل و نسب‌شناس بود، قاضی ابن شداد می‌گوید:

(۱) - مرجع سابق.

(۲) - مرجع سابق.

(۳) - مرجع سابق.

«سلطان رحمته حافظ نسبها و وقایع عربها بود، و علاوه بر این که به تاریخ و احوال آنان آگاهی داشت نسبهای اسبهایشان را نیز می‌شناخت، به عجائب، نوادر و شگفتی‌های دنیا علم داشت، از وی مطالبی استفاده می‌کردند که از دیگران ممکن نبود»^(۱).

«برخی از تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که ایشان کتاب «حماسه» ابی تمام را کاملاً از برداشت»^(۲) «این پول» از اوایل زندگی سلطان چنین می‌گوید:

«طبعاً به علوم دینی متمایل بود، از علمای معاصر خود حدیث می‌شنید و در باره‌ی دلایل و روایان تحقیق می‌نمود و در مسایل فقه و تفسیر بحث می‌کرد، و علاوه بر این می‌کوشید که مذهب اهل سنت و جماعت را به حجت‌های قاطع و دلایل قومی و ثابت مؤید کند»^(۳).

فروپاشی سلطنت فاطمیان و افتخاری دیگری برای سلطان

سیطره سلطان صلاح الدین بر مصر نقطه‌ی انقراض و فروپاشی دولت عبیدیان^(۴) که به فاطمیان شهرت داشتند بود، دولتی که دو قرن و ۶۸ سال بر مملکت اسلامی حکومت کرد و بر فرهنگ، اخلاق و تمدن بخش عظیمی از جهان اسلام تأثیر شگرفی بجا گذاشت، دوران آنان از عقاید و احکام عجیب غریب و قوانین مضحک مملو بود که برخی از آن را از کتاب

(۱) - مرجع سابق.

(۲) - البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۵.

(۳) - السلطان صلاح الدین، ص ۲۶۲.

(۴) - محققان اُنساب اتفاق نظر دارند که عبیدیان هیچگونه نسبتی با اهل بیت نبوی ندارند، بلکه به مردی مجوسی به نام عبید نسبت دارند، قاضی ابوبکر محمد بن الطیب در کتاب خود «الکشف عن أسرار الباطنیة» و قاضی عبدالجبار در کتابش «تثبیت دلائل النبوة» و علامه مقدسی در کتابش «کشف ما کان علیه بنوعبید» این موضوع را به خوبی و مفصلاً بیان کرده‌اند.

«انحطاط والآثار» مقریزی نقل می‌کنیم:

«در باره میراث دستور دادند که به «ذوی الارحام» رد شود و اعلام کردند که اگر متوفی دختری از خود به جا گذارد با وجود دختر به برادر، خواهر، عمو، جد، برادرزاده و عموزاده میت هیچ سهمیه‌ای از میراث ندارند و در صورت وجود فرزند پسر و یا دختر تنها شوهر، همسر، پدر و مادر و جده کسی دیگر میراث نمی‌برد، و با وجود مادر تنها به افرادی میراث می‌رسد که در صورت وجود فرزند به آنان میراث می‌رسید».

خروج از این قانون را عداوتی با حضرت فاطمه علیها السلام می‌پنداشتند «روزه و عید رمضان به حساب آنان بستگی داشت و طلب هلال از مصر کلاً برچیده شد».

«در سال ۳۷۲ عزیز بن المعز خواندن نماز تراویح را در مصر ممنوع کرد».

«در سال ۳۸۱ مردی را تنها به این جرم که نزد او کتاب «الموطأ» مالک بن انس رضی الله عنه یافته شده بود، شلاق زدند و او را در شهر تشهیر کردند»^(۱).

«و در سال ۳۹۳ هـ ۱۳ نفر را به این جرم که صلاة الضحی خوانده‌اند دستگیر و آنان را بر شتر سوار کرده و در شهر تشهیر کردند و سه روز آن‌ها را حبس کردند».

«و در سال ۳۹۵ بخش‌نامه‌ای دیگر بر مردم قرائت شد که خوردن ملوخیا را که یکی از غذاهای سنتی مصریان بود، فقط به این دلیل ممنوع کرد که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه به آن علاقه داشت و سبزی معروف جرجیر (ترتیزک) را نیز ممنوع قرار دادند، زیرا حضرت عایشه رضی الله عنها به آن علاقه داشت».

(۱) - الخطط والآثار، ج ۱ / ۳۴۰.

«در ماه صفر همین سال بر تمامی مساجد و داخل و خارج و تمامی دیوارهای جامع العتیق مصر و بر درهای مغازه‌ها و سنگ‌ها و قبرستان و صحرا برای اسلاف دشنام و نفرین نوشته شد و با رنگ‌های مختلف آن‌ها را رنگ‌آمیزی نموده و با طلا نقش کردند»^(۱).

«شرابخواری، غنا و موسیقی و نوشیدن آبجو عام گشت، مردم به لهو و لعب و خوش‌گذرانی روی آوردند، در این دوران مردم از بیماری‌ها و بلاهای زیادی رنج می‌بردند، مردم به کاخ سلطنتی هجوم برده و فریاد برآوردند «الجوع الجوع» (گرسنگی رنج می‌بردند گرسنگی) ای امیرالمؤمنین پدر و جد تو با ما چنین نکرده بودند، تو نیز از خدا بترس و برای ما چاره بیاندیش»^(۲).

«در سال ۴۲۴ هـ ولیعهد که در آن هنگام هفت سال بیش نداشت سوار بر مرکبی از خیابان‌های آذین شد، مصر عبور کرد و مردم در برابرش تعظیم نموده و زمین را می‌بوسیدند و آن زمان برایش از مردم بیعت خلافت گرفتند»^(۳).

حکومت سلطان صلاح الدین ایوبی پایان این دوران عجیب و مضحک و فاتح‌های عهد جدیدی بود، آثار و نشانه‌های مذهب عبیدیان کم کم از مصر رخت برمی‌بست، سنت شکوفا شد و همه جا را فرا گرفت، مدارسی تأسیس شد و علمای اهل سنت در آن‌ها به تدریس علوم شریعت اسلامی پرداختند، رسوبات دوران عبیدیان کم کم محو و ناپدید گشت، در وطن و مرکز خود غریب مطرود و آواره شده بود.

در عصر عبیدیان، اسلام به آزمایشی بزرگ و محنتی عظیم گرفتار بود، به

(۱) - الخطط والآثار، ۲ / ۳۴۱.

(۲) - الخطط والآثار، ۲ / ۳۵۴.

(۳) - الخطط والآثار، ۱ / ۳۵۵.

محارم و شعایر الهی هتک حرمت کردند و شریعت اسلامی را بازیچه‌ی خود ساختند و به سنت و عقاید اسلام توهین کردند، علمای اهل سنت مقهور و مستضعف و ذلیل بودند، نه حرمت و ارزشی داشتند و نه شوکت و سلطانی، اما گردنکشان، او باش‌ها و فرومایگان کاملاً آزاد و بی‌مهار بودند، زمین را به فساد کشیده و شر آنان همه جا را فرا گرفته بود و معضل بزرگی ایجاد کرده بودند.

علامه مقدسی در کتاب خود «الروضتین فی اخبار الدوتین» در باره آن دوران چنین می‌گوید:

«از ابتدای حکومت آنان از ذی الحجه ۲۹۹ هـ تا سال ۵۶۷ هـ این بلا و مصیبت بر عالم اسلام باقی ماند، در دوران حکومت آنان دشمنان اهل سنت زیاد شدند، بر مردم تسلط یافتند و بر آن‌ها مالیات‌های سنگینی وضع کردند و دیگران نیز به آن‌ها اقتدا نمودند، عقاید صحرانشینان و مرزنشینانی که در مرزهای شام سکونت داشتند همچون «نصرانیه» و «درزیه» و «حشیشیه» را که افرادی جاهل و ساده‌لوح بودند فاسد کردند و آن‌ها را به خود انداختند، فرنگیان نیز در این دوران توانستند که اکثر شهرهای شام و جزیره را اشغال کنند تا این که خداوند با ظهور خاندان اتابکی که سلطان صلاح الدین را به میدان فرستادند بر مسلمانان منت نهاد، آن‌ها سرزمین‌های اسلامی را بازپس گرفتند و شر این دولت را از سر مردم کم کردند»^(۱).

طبیعی بود که اهل سنت و مؤمنان راستین از این انقلاب سیاسی که انقلابی دینی و اخلاقی در پی داشت، خوشحال شوند، علامه مقدسی که ۲۹ سال قبل از این انقلاب به دنیا آمده و آثار و تبعات آن را مشاهده نموده

(۱) - الروضتین فی اخبار الدولتین ۱ / ۲۰۱.

است، خوشحالی و شادمانی خود را چنین بیان می‌کند:
 «آن دولت منقرض شد و با انقراض آن ذلت اسلام نیز در مصر پایان یافت»^(۱).

علامه حافظ ابن قیم رحمته در کتاب خود «الصواعق المرسله علی الجهمیه والمعطله» انتشار و عواقب دعوت باطنیان و سپس از انقراض دولت با دست‌های توانمند نورالدین و صلاح الدین با نیرو و نشاط سخن می‌گوید:
 «دعوت آنان در مشرق به خاموشی گرایید و به تدریج در مغرب ظهور کرد و باطنیان قدرت یافتند، و بر بسیاری از شهرها چیره شدند و کم کم به مصر رسیدند و آن را تصرف نموده و قاهره را بنا نهادند و حکام و قضات آن‌ها آشکار به دعوت پرداختند و در زمان آن‌ها رسایل اخوان الصفا، اشارات و شفا و دیگر کتاب‌های ابن سینا تصنیف شد، ابن سینا می‌گوید: پدرم نیز از اهل همین دعوت بود، در زمان آن‌ها سنت و کتب آثار بی‌استفاده ماند و تنها در خفا و به پنهانی مورد استفاده قرار گرفت، شعار دعوت آن‌ها تقدیم و ترجیح عقل بر وحی بود، بر مغرب زمین و مصر، شام، حجاز و عراق استیلا و تسلط حاصل نمودند، با اهل سنت همچون اهل ذمه و معاهدان معامله می‌کردند و حتی اهل ذمه از امنیت، عزت و مقام برتری برخوردار بودند، علمای بسیاری را گردن زدند و بسیاری دیگر از وارثان انبیاء در زندان‌ها جان باختند تا این که سرانجام خداوند در عهد نورالدین و صلاح الدین اسلام و مسلمانان را از شر آنان نجات داد، و اسلام از این بلا و عزایی که در انتظارش بود رهایی یافت، و پس از دوران طولانی سرافکندگی و افسردگی سربلند و بانشاط گردید و اهل آسمان و زمین مژده دادند و بدر اسلام که در محاق و تاریکی بود بار دیگر درخشیدن گرفت و نورافشانی کرد، و پس از آن

(۱) - الروضتین ۱ / ۲۰۱.

حالت احتضار و جان‌کندن روحش دوباره به او باز گشت، و خداوند به وسیله بنده‌ی خود بیت المقدس را از چنگال صلیب‌پرستان نجات داد و یاوران خدا و رسول به نصرت و یاری دین برخاستند»^(۱).

کتاب‌هایی که تاریخ آن دوران را ثبت کرده‌اند بیان می‌کنند که عالم اسلام و علی‌الاصح شام و عراق از این خبر خوش استقبال نموده و نزدیک بود که مسلمانان از خوشحالی و شادمانی بپرند.

کوتاه سخن این که سلطان صلاح الدین از طرفی با ایستادگی و مبارزه در برابر صلیبیان جهان اسلام را از بردگی سیاسی و بی‌بندوباری اخلاقی و فرهنگی و از چنگال‌های غریبان نجات داد و از طرفی دیگر با منحل کردن دولت عبیدیان (فاطمیان) دروازه‌های فساد راه که با انتشار باطنیت و اسماعیلیت نه تنها مصر بلکه جهان اسلام را تهدید می‌کرد بست و به نابسامانی فکری و عقب‌گرد اعتقادی و انحلال اخلاقی که در طول سه قرن گریبانگیر عالم اسلام بود پایان داد.

تاریخ اسلام هرگز این دو عمل ارزنده‌ی سلطان صلاح الدین را فراموش نخواهد کرد و مسلمانان در هر زمان و مکانی که باشند ممنون این مجاهد دلیر و قهرمان نستوه گرد هستند.

(۱) - الصواعق المرسله علی الجهمیة والمعتلة ۱ / ۳۳۳ - ۳۳۴.

تاریخ اسلام سلطان صلاح الدین ایوبی را که یکی از نشانه‌های آشکار صلاحیت و جاودانگی است و با دو عمل ارزنده خود که یکی مبارزه با صلیبیان و نجات جهان اسلام از بردگی سیاسی و فرهنگی و بی‌بندوباری اخلاقی و دیگری انهدام دولت عبیدیان (فاطمیان) که جهان اسلام را با انتشار باطنیت و اسماعیلیت تهدید می‌کرد و سه قرن گریبانگیر اسلام بود، هرگز فراموش نخواهد کرد و مردم در هر زمان و مکانی که باشند ممنون این مجاهد دلیر و قهرمان نستوه گرد هستند.